



شماره دوم - یازدهم دی ماه ۱۳۹۷ - تهران
نشریه روزانه نهمین جشنواره مردمی فیلم عمار
www.AmmarFilm.ir

نگاهی به مستند «شیون یانکی‌ها»

عراق؛ باتلاق یانکی‌ها

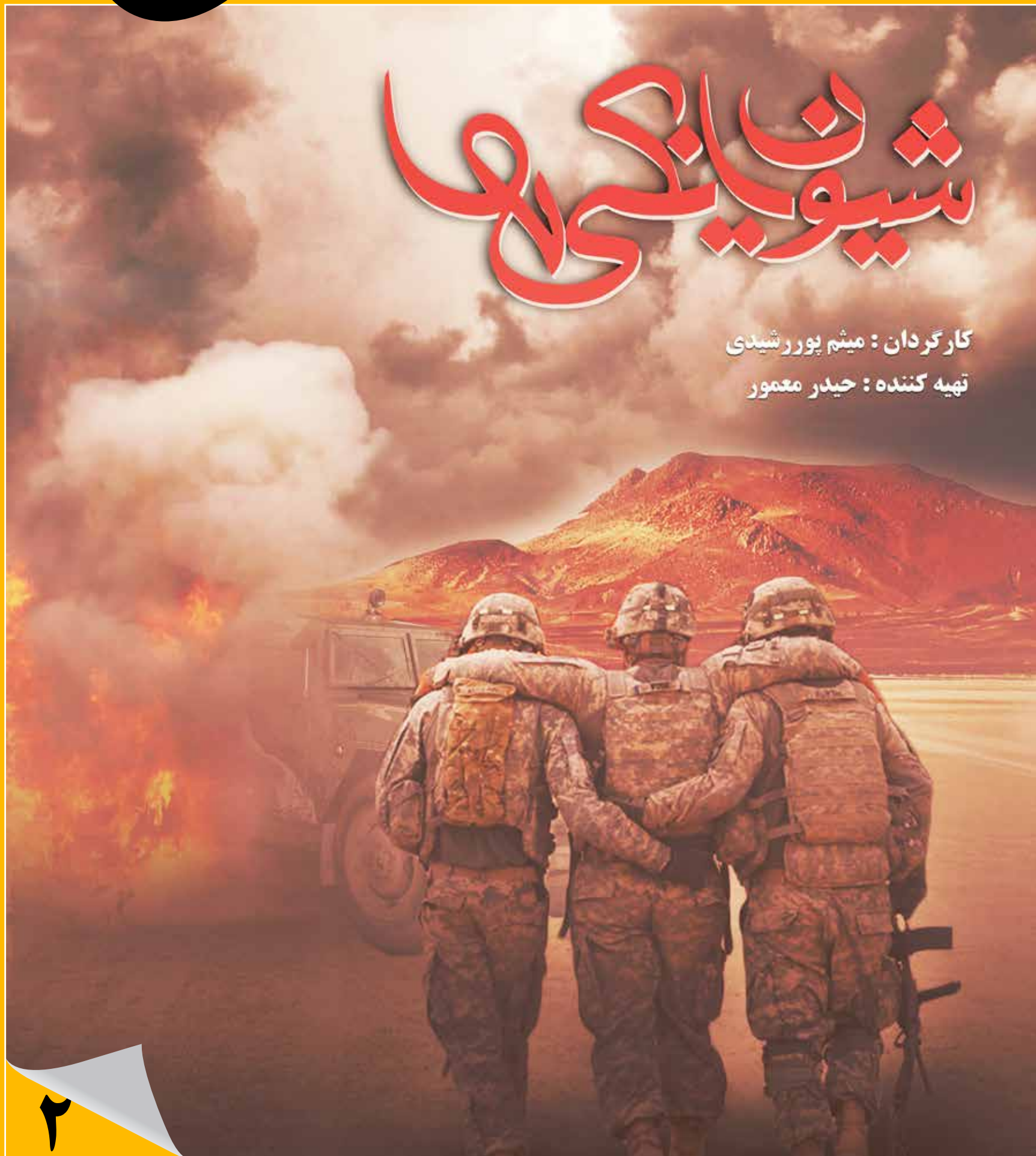
گفت‌وگو با مجید مددی قهرمان مستند «مرد و مزرعه»

کار نشد ندارد!

شیون یانکی‌ها

کارگردان: میثم پور رشیدی

تهیه کننده: حیدر معمر





قیس یک لشکر بود

گفت وگوبا «حیدر معمر» تهیه کننده مستند «شیون یانکی ها»

«حیدر معمر» ۳۱ ساله، تهیه کننده مستند «شیون یانکی ها» است. او فارغ التحصیل رشته مهندسی محیط زیست بوده، اما به آن بسنده نمی کند و با ورود به عرصه خبرنگاری وارد عرصه هنری می شود. علاقه شخصی «حیدر معمر» فعالیت در حوزه بین الملل است و به همین دلیل با تقویت زبان عربی فعالیت در این عرصه را آغاز کرده. تاکنون هم چندین اثر تولید کرده که از جمله آنها می توان به «نبرد برای یک رؤیا»، «عزیز بلد» اشاره کرد. امسال نیز با اثر «شیون یانکی ها» در نهمین دوره جشنواره عمار شرکت کرده است.

موضوع مستند «شیون یانکی ها» چیست؟

شیون یانکی ها در مورد آن برهه زمانی است که گروه های عراقی علیه نیروهای آمریکایی اقدام می کردند. موضوع کلی اش موضوع مقاومت مردم عراق در برابر اشغالگران آمریکایی است. آن چیزی که در ذهن ما هست و در جامعه برداشت کردیم «یانکی» بیشتر به آن آمریکایی های گاوچرانی می گویند که طبیعتاً همیشه اشغالگر هستند؛ یعنی حتی آمریکا هم سرزمین اصلی خودشان نیست.

از «قیس خزعلی» و «عبدالهادی ذراجی» بگوئید؟

«قیس خزعلی» یکی از فرماندهان نیروهای مقاومت مردمی عراق است؛ یعنی چهره ای است که از همان ابتدا حتی در اوایل سقوط صدام که گروه های مقاومت خیلی شکل نگرفته بودند، او با نیروهای «جیش المهدی» و با «آیت الله صدر» بوده. اینها یک گروهی بودند که بعداً تحت نظارت «مقتدی صدر» شدند. «آقای خزعلی» یکی از فرماندهان کلیدی او بود. جوری که آن گروه «مجامیع خاصه» که می توانیم بگوییم مثلاً تکاورهای نیروهای مقاومت بودند تحت فرماندهی او عملیات انجام می دادند. ما در سفر قبلی که به عراق داشتیم مستند «نبرد برای یک رؤیا» را ساختیم که درباره آزادسازی فلوچه بود. آنجا بود که ما با این گروه آشنا شدیم و دیدیم که اینها حجم خیلی زیادی از عملیات علیه آمریکایی ها داشته اند که همش هم مستندسازی شده است؛ یعنی بیشتر از شش هزار عملیات هست که تماشا فیلم برداری شده. کار ما هم این بود که

سعی کنیم عملیات های مهم را در این مستند بیاوریم. «عبدالهادی ذراجی» هم یکی از فرماندهان معروف جبهه مقاومت؛ اما بیرون خیلی شناخته شده نیست.

«قیس» با «مقتدی صدر» چه ارتباطی داشتند بگوئید؟

در حال حاضر گروه «سائرون» در عراق بیشترین رأی را آورده اند که وابسته به مقتدی صدر هستند. الآن ارتباطی بین «عصائب» و «مقتدی صدر» وجود ندارد. به خاطر اختلاف نظری که داشته اند؛ کاملاً ارتباطشان با یکدیگر قطع شده است. گروه هایی مانند «جیش المهدی» که الآن هم حضور دارند، وابسته به «مقتدی صدر» هستند. اینها همه اش به خاطر ارادتی است که به پدر «مقتدی صدر» داشتند؛ چون مرجع بود و برخی موضع گیری های خیلی قوی علیه صدام در آن دوران داشت و به این خاطر مردم شیفته شان شدند. بعد از او پسرش آمد و جایش را گرفت. عملکردش را من نمی توانم در موردش صحبت کنم ولی به خاطر علاقه و احترامی که پدرشان داشتند هنوز هم به پسرش پایبند هستند.

در حال حاضر امنیت عراق چگونه است؟

بعد از فتوی مرجعیت برای جهاد علیه داعش که «حشدالشعبی» تأسیس شد. «حشدالشعبی» مجموعه ای از تمام گروه های مقاومتی است که در عراق بودند؛ چه نیروهای «مقتدی صدر»، «جیش المهدی»، چه «عصائب اهل الحق» و خیلی گروه های دیگر. این ها الآن تحت لوای «حشدالشعبی»

فعالیت رسمی و قانونی انجام می دهند. مجلس عراق هم تصویب کرده که «حشدالشعبی» جزء نیروهای مسلح عراق حساب می شوند و حقوق بگیر دولت هم هستند. ارتش عراق هم الآن ارتش نسبتاً خوبی شده؛ ولی طبیعتاً مثل «حشدالشعبی» نمی شود؛ چون «حشدالشعبی» نیروهایی هستند که بسیجی وار عمل می کنند.

چرا مردم تعدادی از مردم عراق موافق حضور آمریکایی ها بودند؟

طبیعتاً آن جو سنگینی که دولت عراق داشت و آن قلع و قمع و خفقان و آن وضعیت امنیتی شدید باعث شده بود مردمی که در کوچه و بازار هستند، هرچند غلط ولی یک دید نسبتاً خوبی به آمریکایی ها داشته باشند که آمریکایی ها ما را از شریک دیکتاتور خیلی بزرگ نجات می دهند؛ یعنی دارند زندگی سخت ما را به آزادی نزدیک می کنند. این مسئله باعث شده بود تا خیلی ها این شبهه برایشان پیش بیاید که آمریکایی ها دارند ما را از دست صدام آزاد می کنند. آن موقع، سختی زندگی و سختی شرایط عراق به آن ها اجازه نمی داد تا دید استراتژیک داشته باشند یا بحث دشمنی آمریکا را درک کنند.

راجع به «عصائب اهل الحق» توضیح دهید؟

آن ها از همان ابتدا مخالف حضور آمریکایی ها بودند؛ یعنی این دید را داشتند که ما نمی توانیم اشغالگر را قبول کنیم، چون اشغالگری معنی خاص خودش را دارد و درک می کنند که آمریکا نیامده است تا ما را از دست صدام نجات دهد. مطمئناً

برنامه های بلندمدتی برای این کشور دارد.

از آرشیوهای که در این اثر استفاده کردین بگوئید.

آرشیو را تماماً از خود بچه های «عصائب» تهیه کردیم. خیلی از این آرشیوها، مثل تصاویری که از «پیترمار» وجود دارد که او را در زندان نشان می دهد را مستقیماً رفته بودیم بخش «اعلام الحری»، رسانه جنگی «عصائب» تهیه کردیم و برای اولین بار است که پخش می شود. این را از روی آن نوارهای قبلی شان برای ما تبدیل کردند که البته آن هم با اصرار خیلی زیاد؛ یعنی به خاطر بحث های امنیتی اش خیلی راضی نمی شدند ولی اصل کار مهم بود و ما مجبور بودیم آنجا بمانیم و این طبیعتاً برای ما هزینه داشت و در نهایت با اصرار این آرشیوها را گرفتیم.

اگر انتقاد و یا پیشنهادی درباره جشنواره عمار دارید بفرمایید.

جشنواره عمار یکی از جشنواره هایی است که به نظر من وجودش خیلی ضروری است؛ چون جشنواره های دیگر ما یک خرده با فرهنگ مقاومت بیگانه شده اند یا کم لطفی می کنند و به یک دید دیگر بهش نگاه می کنند. قدرت ملت ما، قدرت کشورهای منطقه همه بر بحث مقاومت استوار است. شکوفایی که در آینده منتظر ملت ایران و منتظر ملت های این منطقه هست همه به خاطر خون هایی است که الآن دارد ریخته می شود. ما برای رساندن این مفهوم به جوان ها و تشویق آن ها برای ساخت آثاری با محور مقاومت به جشنواره هایی مثل عمار واقعاً نیاز داریم.

عراق؛ باتلاق یانکی‌ها

نگاهی به مستند شیون یانکی‌ها

مرتضی‌احمر

دبیر گروه ادبیات پایداری مجمع ناشران انقلاب اسلامی

عراق، سرزمینی پررمز و راز و پرمجاست. سرزمینی که به گواه تاریخ محل اتفاقات مهم در درون خود بوده است. خاک عراق، مکان مقدسی است که مرقد شش امام از ۱۲ امام شیعه در آن قرار دارد و از لحاظ معنوی اهمیت فراوانی نزد شیعیان است.

از لحاظ سیاسی و اقتصادی باتوجه به موقعیت جغرافیایی ویژه و منابع نفتی و زیرزمینی‌ای که دارد، لقمه چربی برای بیگانگان محسوب می‌شود تا این سرزمین را در جنگ‌ها و مصیبت‌های فراوان گرفتار کنند. از طرفی صدام حسین، آخرین روزهای خود را سپری می‌کرد و زمزمه‌های بی‌مصرف شدن این عروسک خیمه شب بازی به گوش رسیده بود. یانکی‌ها بعد از افغانستان، دنبال ماجراجویی جدیدی در این منطقه بودند و عراق بهترین کشور به دلایل گوناگون سیاسی، اقتصادی و استراتژیک برای آنها بود.

رژیم بعث و صدام زودتر از آنچه که در فکر یانکی‌ها بود، سقوط کرد و سرزمینی که هزارها راز در دل خود داشت، این بار زیر پوتین‌ها و چرخ‌های شنی تانک‌های آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و... مورد اشغال قرار گرفت. آنها شانس آوردند که مردم عراق دل خوشی از صدام نداشتند و تصمیم گرفتند بی‌طرفانه به سقوط این دیکتاتوری بنشینند که مصائب زیادی بر سرشان آورده بود و بالاخره صدام با تمام قدرتی که داشت، سقوط کرد و با ذلت فراوان به دیار باقی شتافت. آنگاه مردم عراق مانند بندگان کشوری که با کمترین هزینه‌ای مورد اشغال اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها قرار گرفته بود. اجتماع شیعیان، اهل سنت، کردها و سایر اقلیت‌های دینی در این کشور، کار را برای تشکیل حکومتی واحد سخت کرده بود؛ ولی آمریکایی‌ها در مسئله عراق دچار اشتباه فاحشی شدند و آن‌طور که پیش‌بینی می‌کردند کار پیش نرفت. آنها فکر می‌کردند همان‌طور که به راحتی وارد عراق شده‌اند، به همان راحتی هم می‌توانند جای پای خود را سفت کنند. غافل از اینکه جوانان عراقی، جوانانی اهل مبارزه و جهاد هستند.

برای آنها اگر مسئله‌ای هدف قرار بگیرد با غیرت فراوان، وارد میدان می‌شوند. جوان عراقی اگر صبرش لبریز شود به راحتی نمی‌توان جلوی او را گرفت. آنها دیگر تحمل عروسکی دست‌نشانده را نداشتند. این شد که جمعیت جهادگری به رهبری «مقتدی صدر» علیه آمریکا وارد جنگ شد. یانکی‌ها در مذاکره، مقتدی صدر را راضی به آتش بست کردند؛ ولی قیس خزعلی به همراه گروه «عصائب اهل حق» حزب الله عزم را جزم کرده بودند تا اخراج یانکی‌های اشغالگر و همراهان آنها به مبارزه ادامه بدهند و این تازه آغاز ماجرای پیچیده‌ای بود که در نهایت، آمریکایی‌ها را در باتلاق عراق فرو برد و در نهایت با ذلت فراوان راضی به ترک عراق شدند.

حیدر معمر، در مستند شیون یانکی‌ها به بررسی ورود آمریکایی‌ها به عراق و خروج آنها از عراق می‌پردازد.

از جمله نقاط قوت این مستند به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

افتتاحیه مناسب

فیلم با پرواز بالگرد در آسمان عراق شروع می‌شود؛ به همراه نریشنی که به سقوط صدام اشاره دارد و در چند دقیقه شرایط سقوط صدام برای بیننده روشن می‌شود. در انتهای این قسمت، نام قیس خزعلی و گروهش به عنوان مبارزان با اشغالگران معرفی می‌شوند. مخاطب در این قسمت فیلم متوجه می‌شود که قرار است فیلمی در رابطه با گروه مبارز با اشغالگران را ببیند و درمورد افرادی چون قیس خزعلی قرار است اطلاعاتی کسب کند. این اولین دلیل برای مخاطب است که مستند را جدی بگیرد و آن را نگاه کند.

کشش در داستان مستند

ماجرای گروه عصائب و قیس، داستانی است که با روایت مناسب در این مستند طوری به نمایش درآمده بود که مخاطب این مستند، میخکوب پای آن می‌نشیند تا بتواند به خوبی اتفاقات را رصد کند. به معنای دیگر کارگردان و فیلم‌ساز به خوبی توانسته‌اند با مستند خود، شور هیجان پیگیری ادامه

داستان را به مخاطب خود منتقل کنند و این مورد را می‌توان یک نکته قوی و عالی در نظر گرفت. مخاطب با قیس همراه می‌شود و داستان را ادامه می‌دهد.

استفاده از تصاویر مناسب

استفاده به‌جا از فیلم‌ها و تصاویر آرشیوی که می‌توان آن را از نکات قوی در مستند شیون یانکی‌ها به شمار آورد. نشان دادن حفظ پرچم صاحب‌الزمان (عج) روی دکل برق و دستگیری مور از جمله این تصاویر است. این تصاویر هم‌زمان با نریشن یا صدای مصاحبه، کمک فراوانی برای انتقال پیام دارد. هرچند در چند مورد این قاعده رعایت نشده و به‌طور مثال در زمانی که در مورد شهید صدر و ارتباط قیس خزعلی با ایشان حرفی به میان آمده، بهتر بود فیلم یا تصویری از شهید صدر را می‌دیدیم.

استفاده از کادر مناسب

کارگردان به خوبی نقاط طلایی را می‌شناسد و قاب‌ها و تصاویری که انتخاب می‌کند گواه بر این مطلب است.

استفاده از موسیقی متناسب

موسیقی، خود به تنهایی می‌تواند فضای مستند را تقویت کند. استفاده از موسیقی زیبا و متناسب، یکی دیگر از موارد مثبت مستند به‌شمار می‌رود. موسیقی حماسی که روح حماسه و جهاد و مبارزه را زنده می‌کردند.

البته نقایصی هم در کار دیده می‌شود، که عبارت‌اند از:

در مصاحبه فقط از یک نفر استفاده شده بود:

بهبود برای معرفی گروه، غیر از قیس خزعلی از افراد دیگری هم استفاده می‌شد. مثلاً برادران او در قم یا دیگر افراد گروه مخصوصاً زمانی که خزعلی در زندان گرفتار بود برای خبر از اقدامات برای آزادی فرد دیگری هم صحبت می‌کرد. البته احتمال این هست که به دلایل امنیتی این کار میسر نشده باشد که با توجه به فعال بودن این گروه این دلیل قابل قبول است.

عدم پخش مصاحبه آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها:

بهبود در مستند از طرف مقابل هم مصاحبه‌هایی پخش می‌شد مثلاً زمانی که مور به گروگان گرفته شده بود بهترین بود واکنش‌ها به تصویر کشیده می‌شد یا آنکه مصاحبه او بعد از آزادی هم پخش می‌شد.

عدم وجود تصاویر تأییدی:

در فیلم چند جا از عماد مغنیه و سید حسن نصرالله نقل قولی بر تأیید و تعریف از این گروه را شنیدیم که این اگر تصاویری از این دو بزرگوار در فیلم بود، کار بهتر و اثرگذارتر صورت می‌گرفت.

عدم تناسب موضوعات:

بخش مربوط به داعش و مبارزه با این گروه، کمی از مستند را در بر گرفته بود. البته این در حالی درست هست که مستند در مورد فعالیت گروه عصائب بود ولی با توجه به اسم مستند به نظر می‌رسد که این حرف درست نیست و باید بعد از پایان اشغال‌گری آمریکا مستند تمام می‌شد؛ پس مطرح کردن بحث داعش درست نبود.

در نهایت باید این مطلب را گفت که از زمان جنگ عراق با آمریکا و نابودی صدام تا به امروز، شناخت آن چنانی از گروه‌های مبارز در عراق برای ما ایرانی‌ها وجود ندارد و هنوز ذهنیت ما از عراقی‌ها همان نیروی متجاوز است که ۸ سال به کشور ما هجوم آوردند و بهترین جوانان ما را گرفتند. در حالی که باید با تولید و پخش چنین مستندهایی نشان داد که مردم عراق، برادران ما هستند و آنها کمتر از ما از صدام رنج نکشیده‌اند. این مطلب باید نشان داده شود که همین عراقی‌ها حتی در زمان جنگ با ایران از جبهه‌ها یا فرار می‌کردند یا اینکه خود را تسلیم می‌کردند. واقعیت‌هایی که یا کمتر گفته شده یا اصلاً به آن اشاره نشده است. عراقی‌های واقعی همان‌هایی هستند که ما در پیاده‌روی اربعین می‌بینیم.



در نشست خبری فیلم داستانی «مستوره» عنوان شد

زنان جنگیدند تا حجاب باقی بماند

در سخنانی گفت: کار سنگینی را در قیاس با فیلم کوتاهی که ساختیم انجام دادیم. کار ساختن در حوزه حجاب مشکلات خاص خود را دارد؛ اما ما با یک تیم خوب کار کردیم و نتیجه خوبی را هم در انتها گرفتیم. وی افزود: ساخت فیلم داستانی «مستوره» از یک ایده شروع شد. پیش تولید این فیلم دو ماه طول کشید و آذرماه سال گذشته تولید

به گزارش خبرنگار «فانوس»، نشست خبری فیلم داستانی «مستوره» با حضور «الهام هادی نژاد» کارگردان، «مرتضی علایی» مجری پروژه و «بهار نوریان» بازیگر این فیلم در اولین روز نمایش فیلم‌های نهمین جشنواره عمار در سینما فلسطین برگزار شد. مرتضی علایی مجری پروژه فیلم داستانی «مستوره» در ابتدای این نشست خبری



در نشست «یک روز، یک تجربه» مطرح شد؛

در انیمیشن سازی دغدغه مندی کافی نیست

«شاهزاده روم» به عنوان سومین فیلم پرفروش در سال ۹۴ شناخته می‌شود، بیان کرد: بعد از موفقیت در این کار اقدام به ساخت انیمیشن «فیلشاه» کردیم. معتقدیم «هنرپویا» به عنوان یک کمپانی با آثار خوبی که ارائه می‌دهد، شناخته می‌شود. جعفری ادامه داد: در حوزه‌های انیمیشن سازی کارهای بیشتری تحت پوشش این کمپانی است، به گونه‌ای که طی ۱۰ سال به نقطه‌ای رسیده‌ایم که در سال یک کار سینمایی اکران شود. تهیه‌کننده انیمیشن «فیلشاه» با تاکید بر اینکه

تهیه‌کننده انیمیشن فیلشاه با تاکید بر اینکه فروش یک فیلم براساس قیمت مشخص نمی‌شود، گفت: بدون تردید فروش یک فیلم برای ما براساس مخاطب ارزیابی می‌شود. به گزارش خبرنگار فانوس در اولین روز نمایش فیلم‌های جشنواره عمار در سینما فلسطین، نشست «یک روز یک تجربه» با حضور «هادی محمدیان»، کارگردان و «حامد جعفری»، رئیس هیئت مدیره گروه «هنر پویا» و تهیه‌کننده انیمیشن‌های «شاهزاده روم» و «فیلشاه» برگزار شد. حامد جعفری با اشاره به اینکه انیمیشن



در میزگرد تخصصی جشنواره عمار؛

آرمان؛ لازمه توجه به آینده

هم دیده می‌شود. وی ادامه داد: وقتی از آینده صحبت می‌کنیم، باید اکنون و حال را نیز ببینیم، آینده صورت‌های تحول یافته امروز است. از این رهگذر باید به امکانات و فعلیت‌ها توجه شود تا آینده ساخته شود. اکبری دیگرگاه توضیح داد: اگر نویسنده به معنای نبی باشد، سراغ ساختن می‌رود، ولی اگر چنین شأنی برای نویسنده در نظر گرفته نشود، مجبور می‌شود در اکنون و گذشته سیر کند و چنین نویسنده‌ای به تکرار می‌رسد. رضایی، نویسنده کتاب در پاسخ به سوالی

به گزارش خبرنگار «فانوس»، میزگرد جایگاه شعر و ادبیات در تصویرسازی ایران آینده با حضور ابراهیم اکبری دیگرگاه، نویسنده و پژوهشگر ادبیات انقلاب، مصطفی رضایی نویسنده کتاب «زایو» و علی کرد به عنوان مجری کارشناس در اولین روز نمایش فیلم‌های جشنواره عمار در سینما فلسطین برگزار شد. اکبری دیگرگاه در این نشست، با اشاره به چاپ نهم رمان «زایو» درباره تصویر آینده گفت: کار هر شعرو داستان اصیلی توجه و نگاه به آینده است و آینده در ادبیات، هم ساخته و



کشف حجاب در دوره رضاخان یک برهه مهمی از تاریخ کشور است. واقعیت این است که زنان کشور جنگیدند تا حجاب باقی بماند.

وی افزود: مقام معظم رهبری در سخنان خود گفتند که باید درباره ماجرای کشف حجاب فیلم‌هایی ساخته شود و من این فیلم را با افتخار ساختم چون در آن زمان زانی بودند که در ماجرای کشف حجاب اجباری ایستادگی کردند و آسیب‌های فراوانی را هم متحمل شدند.

مرتضی‌علایی مجری این پروژه نیز در انتهای این برنامه در سخنانی گفت: ماجرای کشف حجاب اجباری به سفر رضاشاه به ترکیه و ملاقات او با آتاتورک برمی‌گردد که ما بعد از این بازدید چند صد کشته در مسجد گوهرشاد دادیم و این وقایعی بود که در تاریخ کشور ما اتفاق افتاده است.

که ما لوکیشن محدودی داریم و پاشنه آشیل فیلم قصه آن است، کار خیلی دشوار می‌شود. درمورد محل فیلم‌برداری نیازمند مکانی بودیم که ویژگی‌های خاصی از قبیل اشراف‌داشتن به نقاط مختلف یک خانه را داشته باشد. لوکیشن فیلم داستانی «مستوره» در شهر قم و در نزدیکی خانه ملاصدرا قرار دارد.

وی افزود: کار بازسازی این خانه یک ماه‌ونیم طول کشید و تمامی تیم ساخت این فیلم داستانی به‌هم کمک کردند تا کار به‌خوبی انجام شود. درمورد جلوه‌های ویژه هم با این بودجه‌ای که از آن برخوردار بودیم این توقع را نمی‌توانستیم داشته باشیم که تولید بزرگی انجام بدهیم.

الهام هادی‌نژاد کارگردان فیلم داستانی «مستوره» در بخش دیگر این نشست خبری گفت: چه بخواهیم و چه نخواهیم ماجرای

نگاهی درونی و فلسفی به داستان دارد که ما را به چالش می‌کشد.

این کارگردان تصریح کرد: در این فیلم می‌بینیم که به دلیل سوژه، حتی یک جاهایی داستان «مار» هم به دست فراموشی سپرده می‌شود. اما آنجایی که بچه فیلم به سرداب می‌رود مجدداً داستان «مار» مطرح می‌شود.

بهار نوربان بازیگر فیلم داستانی «مستوره» نیز در تکمیل صحبت‌های کارگردان اثر گفت: الهام هادی‌نژاد کارگردان فیلم داستانی «مستوره» توضیحات بسیار خوبی درمورد سوژه فیلم به من دادند که به من کمک کرد تا نقش خود را به‌خوبی بازی کنم. درواقع بازی خوب من در این فیلم به‌دلیل کمک‌های کارگردان کار بود.

مرتضی‌علایی مجری این پروژه در بخش دیگری از این نشست خبری گفت: زمانی

آن به پایان رسید و از اواخر سال گذشته وارد مرحله اکران و نمایش آن شدیم.

در ادامه این نشست، «الهام هادی‌نژاد» کارگردان فیلم داستانی «مستوره» در سخنانی، گفت: ایده اولیه ساخت این فیلم از یک حکایت شروع شد. ما در ساخت فیلم داستانی «مستوره» سعی کردیم تا زندگی یک روز از یک زن را که در مخالفت با کشف حجاب در خانه بست‌نشینی کرده را به مخاطبان نشان بدهیم. البته در جریان پخش فیلم گاهی صحنه‌ها آنقدر تند پیش می‌رود که ما می‌گوییم چرا این اتفاق ها رخ نمی‌دهند. هادی‌نژاد ادامه داد: ما در واقع با ماجرابی که زندگی این زن را به چالش می‌کشد این فیلم داستانی را ساختیم. زیرا این خانم نیت به بست‌نشینی کرده بود. در واقع زنان آن زمان نسبت به زنان امروز بسیار متفاوت بودند. البته سوژه «مار» هم در این فیلم روایتگر

شناخت مخاطب برای آنها کار تولید کنیم. محمدیان با اشاره به اینکه نویسندگی برای ساخت یک انیمیشن بسیار سخت و دشوار است، تصریح کرد: در مرحله اول باید قصه‌گویی را به‌خوبی آموخت و مطالعه بسیار زیادی در این زمینه انجام داد؛ چراکه مخاطبان ما کودک و نوجوانان هستند و نمی‌توانیم بدون شناخت آنها کاری برای آنها تولید کنیم.

وی با بیان اینکه برای ساخت یک انیمیشن باید اجازه دهیم دغدغه‌ها در وجود آدم رسوخ کند، افزود: هر اقدامی که در این زمینه انجام شود می‌تواند در راستای هدف‌های مشخص شده مفید باشد. تمام اتفاقات درست و غلط در ساخت یک انیمیشن می‌تواند برای ساخت کار بهتر به ما کمک کند.

کارگردان انیمیشن «فیلشاه» و «شاهزاده روم» تأکید کرد: موفقیت در هر کاری زمانی به‌دست می‌آید که افراد برای آن تلاش و زحمت فراوان کشیده باشند؛ بدون تلاش نمی‌توان کار خوبی به مخاطب ارائه داد.

شخص در مرحله اول برای رسیدن به موفقیت علاقه خود را درست هدف‌گذاری کند می‌تواند بدون شکست پیروز شود. محمدیان با تأکید بر اینکه مطالعه در هر زمینه‌ای می‌تواند به موفقیت یک فرد کمک کند، تصریح کرد: زمانی یک پروژه به موفقیت می‌رسد که آن را به‌صورت تیمی انجام دهیم، اگر کارها در ایران به‌صورت مخاطب‌شناسی انجام می‌شد وضعیت سینما این‌گونه دشوار نبود.

کارگردان انیمیشن «فیلشاه» با بیان اینکه در حوزه انیمیشن‌سازی دغدغه‌مندی کافی نیست، یادآور شد: برای ساخت یک انیمیشن موفق باید در همه حوزه‌ها از جمله هنرهای تجسمی، موسیقی و... تسلط داشته باشیم؛ چراکه انیمیشن‌سازی سخت‌ترین مدل سینماست و به‌شدت تخصصی است به‌همین منظور باید با تلاش در هر زمینه، تجربه به‌دست آوریم.

وی تأکید کرد: در سینما کوچک‌ترین عیب بزرگ دیده می‌شود به‌همین دلیل زمانی‌که خود را در معرض قضاوت دیگران قرار می‌دهیم باید همه جوانب را در نظر بگیریم. ما باید با

می‌تواند در عرضه موفق شود، داشتن مخاطب وفادار می‌تواند موفقیت یک کمپانی را به‌دنبال داشته باشد. بیش از ۶ درصد از کسانی که برند هنر پوپا را می‌شناسند برای دیدن آثار این کمپانی به سینما می‌آیند. جعفری با اشاره به اینکه در بسیاری از کشورها کمپانی‌های فیلم‌سازی از فروش محصولات جانبی درآمدزایی می‌کنند، افزود: از انیمیشن فیلشاه نیز یک میلیون تخته دفتر با کارکترهای مختلف چاپ و در نمایشگاه نوشت‌افزار به‌عنوان اولین محصول ایرانی-اسلامی به فروش رسید.

هادی محمدیان کارگردان انیمیشن «فیلشاه» و «شاهزاده روم» در ادامه با اشاره به اینکه انیمیشن‌سازی باید براساس علاقه و انگیزه مورد توجه قرار گیرد، گفت: مسیر انیمیشن‌سازی در ایران بسیار دشوار است و نیاز به انگیزه دارد، اگر این کار به‌عنوان هدف مورد توجه قرار گیرد می‌تواند زمینه تولید را برای یک فیلم فراهم کند.

وی با اشاره به اینکه در حوزه هنر، توانمندی باید مورد ارزیابی قرار گیرد، افزود: اگر یک

فروش یک فیلم براساس قیمت مشخص نمی‌شود، گفت: بدون تردید فروش یک فیلم برای ما براساس مخاطب ارزیابی می‌شود. وی در ادامه به اکران انیمیشن «فیلشاه» در کشورهای مانند لبنان، عراق، کویت، اردن اشاره کرد و گفت: براساس برنامه‌ریزی‌های انجام شده قرار است این انیمیشن در کشورهایی مانند آلمان، استرالیا، انگلستان، ترکیه و روسیه نیز اکران شود.

جعفری به کار جدید کمپانی هنر پوپا با نام «انقراض» اشاره کرد و افزود: ایده‌پردازی این انیمیشن شروع شده و تا پایان سال ۱۳۹۸ کار تولید به اتمام می‌رسد. پروژه‌هایی که در این کمپانی ساخته می‌شود به‌صورت جمعی است. وی با بیان اینکه مهم‌ترین موضوع برای ساخت انیمیشن‌سازی علاقمندی و داشتن انگیزه است، تصریح کرد: احساس می‌کردیم در این کار خلاء وجود دارد به‌همین منظور نسبت به ساخت فیلم برای کودک و نوجوان اقدام کردیم.

رئیس هیئت‌مدیره گروه هنر پوپا اضافه کرد: اگر یک فیلم از حداقل‌ها برخوردار باشد

به جایزه‌گرفتن داشته باشد، نمی‌تواند قوی باشد. پس محکوم است که در گذشته و حال بماند و افق را بسته ببیند. و تبدیل شود به نویسنده‌ای «موجود بین» به جای نویسنده «وجود بین»، تیراژ کتاب معیار خوبی برای اثرگذاری نیست.

رضایی در پاسخ به سوالی اصیل دانستن رمان توضیح داد: رمان نوشتن یعنی آینه‌گردانی که خرد و کلان جامعه را به آنها نشان می‌دهد و نتیجه آن رسیدن به توحید و خداشناسی است. وی در پایان درباره استقبال کتاب خودش بیان کرد: به دنبال حمایت و منتظر دعوت شدن از جایی نبودم و صرفاً نگاهی ملی و پیشرو داشتم. روند استقبال از این کتاب در دو سالی که از انتشارش گذشته، ابتدا با ناامیدی و سپس با حمایت و دیده‌شدن سپری کردم.

مخاطب این کتاب، عموم مردم به‌ویژه نوجوانان و جوانان هستند که با خودم در تماس هستند و کتاب را نقد و بررسی می‌کنند.

رضایی در بخش دیگری از نشست توضیح داد: من خودم علاقه‌مند به فیلم و رمان هستم و سوالم این است که چرا علی‌رغم وجود قهرمانانی همچون پروفیسور حسایی، شهید تهرانی مقدم و احمدی روشن، تولید اثر با چنین موضوعاتی نداریم؛ درحالی‌که در هالیوود برای تنها یک قهرمان خود «محمدعلی کلی»، دو فیلم از دو زاویه متفاوت ساخته شده که یکی به بعد سیاسی و دیگری به بعد ورزشی او پرداخته است. من هم از روی همین احساس نیاز، وارد ادبیات شدم که اولین کارم هم رمان «زایو» بود. حس کردم باید این خلأ را جبران کنم.

اکبری دیگرگاه در این بخش از نشست در سخنانی درباره رضایی، نویسنده «زایو» گفت: این طیف نویسنده‌ها به‌خاطر نبود افق و مسیر مشخص، معمولاً در یکی از جریانات معمول در ادبیات می‌افتند.

وی اضافه کرد: علت اصلی این موضوع، انفعال است. وقتی نویسنده مدام نگاهش به غرب باشد یا نگاه جشنواره‌ای و تمایل

در ادامه این نشست، اکبری دیگرگاه درباره ملزومات ایفای نقش نویسنده همانند نبی عنوان کرد: جواب این سوال، در واقع خود نویسنده است که قصد خلق جهانی را دارد، یعنی خودش باید چنین شأنی را برای خود قائل باشد. البته نویسندگان ما از سنت گریزان است و در عین حال از آینده هم بی‌بهره و به نوعی دچار سردرگمی هستند.

وی ادامه داد: ما با سه طیف نویسنده روبه رو هستیم که در هیچ‌کدام دیدن افق و امید معنا ندارد و بی‌توجهی به منزل و وطن در آثار آنها منجر به تحقیر ایرانی‌ها شده است. گروهی در برابر این قضیه سکوت کرده، عده‌ای دائم در حال نق زدن و گروهی مادحین بی‌مبنا هستند؛ درصورتی‌که نویسنده نبی به مدینه فاضله می‌اندیشد. چنین نویسنده‌ای نه مادح است نه منتقد؛ بلکه در طراحی مدینه همکار حاکم است. اما نویسنده‌ای بی‌بین نداریم، نگاه به آینده هم نداریم؛ البته در این باره، رمان و شعر را ادبیات اصیل می‌دانم.

درباره مبنای ساخت آینده، اظهار داشت: مسئله آینده زمانی مطرح است که هدف و آرمان داشته باشیم چه در زندگی شخصی چه در سطح کلان به‌طور مثال تمام مسئولان و مدیران باید نگاه آینده نگارانه داشته باشند. وی ادامه داد: ادبیات در نگاه اول باید سرگرم کننده باشد تا در آینده، اثرگذار باشد. اگر مخاطب را سرگرم نکنید، بازنده می‌شوید. بر اساس تجارب خود می‌گویم که نویسنده دو وجه بیرونی و درونی دارد. وجه بیرونی همان استفاده از فرم و تکنیک کار و مطالعه آثار گذشته است و وجه درونی مربوط به دریافت و تحلیل و جهان‌بینی نویسنده نسبت به یک واقعه است که این نیز ناشی از منشأ و آرمان است.

این نویسنده توضیح داد: رمان نیز شامل دو دسته است؛ رمان‌های قدیمی مثل سبک «ژول ورن» و سبک دیگر وجه علمی تخیلی است که در قرن اخیر مواضع سیاسی نیز به آن اضافه شده است. از این ژانر در سینما هم استقبال شده که نگاه نویسنده در قبال آن به آینده است.

گزارش تصویری روز اول سینما فلسطین



فضاسازی سینما فلسطین



حضور اقشار مختلف مردم



حضور خانواده ها



غرفه روابط عمومی



توزیع اولین نشریه روزانه



غرفه ایران ۱۴۴۴



حضور رسانه



سانس ویژه فیلم های افغانستان با استقبال مهاجران افغانستانی مقیم ایران

فیلم‌های امروز: سه‌شنبه ۱۱ دی ماه

می‌خواهد زنده بماند!

رؤیای روهینگیا

کنند و به بنگلادش فرار کنند. مستند رؤیای روهینگیا، قصهٔ آوارگیست. آوارگی یک نوجوان و خانواده‌اش از روستای آراکان میانمار تا زندگی در اردوگاه‌های بنگلادش. عرفه‌الله مجبور است در اردوگاه یا همان کمپ زندگی کند و رسم مبارزه را خیلی زود یاد بگیرد. رؤیای روهینگیا داستان رانده شدن از سرزمین مادری است. در یکی از قسمت‌های فیلم از زبان عرفه‌الله می‌شنویم: «خونه من میانماره که قدیمای بهش می‌گفتن برمه؛ بهشت روی زمین». حالا بزرگ‌ترین رؤیای عرفه‌الله، بازگشت به بهشت است.

از ایران تا میانمار فاصلهٔ زیادی است اما محمدمهدی خالقی دوری راه و سختی کار را به جان خریده و دوربینش را به یکی از اردوگاه‌های آوارگان روهینگیا برده تا روایت‌گر دردها و رنج‌های مسلمانان روهینگایی باشد. سوژهٔ مستند، نوجوانی است به اسم «عرفه‌الله». نوجوانی که زبان گویای دردها و رنج‌های مسلمانان میانمار شده. وقتی نیمه‌شب از خواب برمی‌خیزی و می‌بینی خانه‌ات را به آتش کشیده‌اند و قصد جانت را کرده‌اند؛ چاره‌ای نداری جز هجرت. تعصبات بوداییان میانمار، خشونت‌ها و جنایت‌هایشان باعث شد که خانوادهٔ عرفه‌الله هم مثل خیلی از خانواده‌های مسلمان خانه و کاشانه را رها



داستان رنج‌ها و امیدها

بهای خون

صورت بگیرد. فرزند جدیدی که نوید دهنهٔ حل مشکلات است و قاصد خوش خبر آینده. این مستند، زندگی سادهٔ یک خانواده را به تصویر کشیده که در عین مشکلات بزرگی مثل درگیر بودن با بیماری تالاسمی فرزندان و هزینه‌های سنگین درمان، با امید زندگی می‌کنند و توکلشان به خداست.

مستند بهای خون در دفتر سینمای جوان شهرکرد و به کارگردانی مرجان خسروی ساخته شده است.

مرجان خسروی در مستند «بهای خون» خانواده‌ای را به تصویر کشیده که دارای دو فرزند مبتلا به تالاسمی مازور هستند و هر ۲۱ روز یک بار باید خون تزریق کنند. دختر بزرگ خانواده که نوجوانی است به اسم زینب باید تا قبل از ۲۰ سالگی پیوند مغز و استخوان شود وگرنه احتمال درمان در سنین بالا وجود ندارد. هزینه‌های درمان این بیماری بالاست و پزشکان توصیه کرده‌اند که فرزند دیگری به دنیا بیاورند تا عمل پیوند مغز و استخوان به وسیلهٔ فرزند جدید صورت بگیرد. مسأله اما اینجاست که فرزند جدید، حتماً باید سالم باشد تا روند درمان



فدایی انقلاب

حقیقتی شبیه افسانه‌ها

حضرت حسین (ع) در راه اسلام از فرزندانش گذشت. مادر خانواده هم با تأسی از حضرت زینب (س) مثل کوه در برابر مصائب ایستاد؛ مصائبی شیرین، به شیرینی شهادت.

راوی این مستند مهدی فقیه است و دوستان و خانوادهٔ شهیدان محب، در مقابل دوربین به بازگویی خاطراتشان از شهادت این خانواده می‌پردازند. یکی دیگر از نکات این مستند، بازنمایی و بازسازی وقایع تاریخی است.

مستند «حقیقتی شبیه افسانه‌ها» به کارگردانی سید علی غمخواری و تهیه کنندگی مجموعهٔ روایت فتح، تولید شده است.

انقلاب که شد، مردم انقلاب را از خودشان می‌دانستند. برای همین خانواده‌ها حاضر بودند برای انقلاب‌شان، از جان و مال و فرزندشان بگذرند. یکی از این خانواده‌ها، خانوادهٔ «محمدصادق محب» است. خانواده‌ای اهل فسا که در دوران انقلاب علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند و حتی خود محمدصادق در تظاهرات عید فطر سال ۵۷ فسا تیرمی‌خورد و مجروح می‌شود. او نه تنها دست از انقلاب برنمی‌دارد بلکه چهار فرزندش به نام‌های محمد، مرتضی، مجتبی و غلامحسین را در راه انقلاب تقدیم می‌کند. «حقیقتی شبیه افسانه‌ها» روایت از خودگذشتگی برای آرمان است. خانواده‌ای که امام حسین (ع) را الگوبشان کردند و پدر خانواده مثل



روایت یک مجاهد اقتصادی

مرد نفتی

اشتغال، حفظ سرمایه ملی و توسعهٔ دانش اگر برای بعضی از مسئولین در حد شعار است؛ ولی برای او عرصهٔ عمل کردن است. مسئولینی که با استخدام نیروی ارزان خارجی و واگذاری مناقصه‌ها به شرکت‌های خارجی، به کارآفرین‌هایی مثل شریفی بی‌توجهی می‌کنند. در یک جمله برای شریفی استقلال اقتصادی کشور و بی‌نیازی از بیگانگان اهمیت دارد.

مرد نفتی را مصطفی خسروی کارگردانی کرده و محمدتقی رحمتی تهیه کنندهٔ کار بوده است.

در روزگاری که دشمن، جنگ را به عرصهٔ اقتصادی کشانده، وجود بعضی از کارآفرینان به مثابهٔ مجاهدی است که در راه استقلال مملکت می‌جنگند. بی‌شک «مرد نفتی» ستایشی است از مجاهدت‌های یکی از این کارآفرینان. این مستند حکایت زندگی «عبدالحسین شریفی» است. دانشجویی که با وقوع انقلاب اسلامی، تحصیل در آمریکا را نیمه‌تمام رها می‌کند و به ایران برمی‌گردد. او در عرصهٔ صنعت نفت آرزوهای بزرگی داشته و دارد. وارد کردن دانش به صنعت کشور، قطع نیاز همکاری با خارجی‌ها، اشتغال جوانان و استقلال اقتصادی کشور، آرزوهای بزرگ عبدالحسین شریفی است.



اخبار اکران‌های مردمی



استان: خوزستان
شهر: اهواز
مکان اکران: دبیرستان غیردولتی سما
تاریخ اکران: ۹ دی
آثار اکران شده: مستند برادران



استان: سمنان
شهر: مهدی‌شهر
مکان اکران: حسینیه شهدای گمنام
تاریخ اکران: ۹ دی
آثار اکران شده: مستوره، کبوترهای گهرشاد



استان: همدان
شهر: نهاوند
محل اکران: سالن شهید آوینی
تاریخ اکران: ۹ دی
آثار اکران شده: جمعه گل و علمک



استان: کرمان
شهر: نرماشیر
مکان اکران: مسجد جامع
تاریخ اکران: ۹ دی
آثار اکران شده: آتش به اختیار، فتنه شاید



استان: اصفهان
شهر: بهارستان
مکان: ورزشگاه شهدای گمنام بهارستان
افتتاحیه جشنواره مردمی فیلم عمار
۹ دی



استان: همدان
شهر: نهاوند، روستای رزینی
محل اکران: سالن دبستان مائده
تاریخ: ۱۰ دی
آثار اکران شده: علی کوچولو، شهر هزار کبوتر و پرواز

«پرواز تا حلب» از جیرفت

حامد غلامرضا زاده از اکران فیلم‌های عمار در جیرفت می‌گوید

«حامد غلامرضا زاده، اکران کننده‌ای که اهل شهرستان جیرفت است. بیست و هفت سال سن دارد و مهندس معماری خوانده است. او به همراه تیمی که برای اکران تشکیل داده مستندهای جشنواره را در نماز جمعه، منزل شهدا و مساجد اکران می‌کند.

آشنایی با جشنواره فیلم عمار

اولین بار تقریباً چهار، پنج سال پیش، از طریق رسانه‌ها با جشنواره مردمی فیلم عمار آشنا شدم؛ ولی ورودم به کارهای اجرایی به صورت جدی از طریق یکی از دوستانم، به نام آقای محمدعلی امیری که دبیر وقت جشنواره بودند، صورت گرفت. بعد از آن اکران فیلم‌های جشنواره عمار را انجام می‌دادم.

تیم اکران

بعد از مدتی تیم اکران تشکیل دادیم که با عده‌ای از دوستان دور هم می‌نشینیم و در مورد مکان‌هایی که قرار است اکران برگزار شود، تصمیم می‌گرفتیم. اکران‌ها در مکان‌های مختلفی برگزار می‌شد.

آقای مجتبی‌اللهی، یکی از اعضای تیم ما است که در ستاد نماز جمعه حضور دارند. فیلم‌ها را گاهی دست ایشان می‌دهیم یا خودم می‌روم و در نماز جمعه قبل از خطبه‌ها اکران می‌کنم.

آقای ایوب عبدی نصب هم یکی از اعضای گروه ما است که در کانون مسجد الرسول شهرستان فعالیت دارند. آقای محمدحسین سیستانی معلم گروه ما هستند که در مدارس اکران فیلم‌ها را انجام می‌دهند. آقای مصطفی پایندان و نواب کمالی هم از دیگر دوستان ما در گروه هستند.

مکان اکران

از آنجایی که ما جزء ستاد نماز جمعه هستیم، برای هماهنگ کردن اکران در آنجا مشکلی نداریم. در زمان افتتاحیه جشنواره، در سخنرانی قبل از خطبه‌ها درباره جشنواره صحبت می‌کنیم و فیلم‌های جشنواره را پخش می‌کنیم. افراد گروه اکران ما، در مساجد، مدارس، روستاها و مکان‌های مختلف، اکران‌ها را انجام می‌دهند.

ما گاهی در منازل هم اکران انجام می‌دهیم. اعضای گروه خودمان در زمینه جمع‌آوری خاطرات شهدا فعالیت می‌کنند. گاهی به منزل خانواده شهیدی می‌روند و همان جا با همان تعداد افراد، فیلم‌ها را اکران می‌کنند. بعضی مواقع هم می‌آیند، فیلم‌ها را از ما می‌گیرند و در خانه‌هایشان اکران می‌کنند.

پرمخاطب‌ترین اکران

ما افتتاحیه جشنواره مردمی فیلم عمار سال گذشته را در سالن شهید مداحی پور جیرفت گرفتیم. برای مراسم افتتاحیه، قبل از آن جلسه‌ای گرفتیم و نظرات مختلف اعضای گروه را بررسی کردیم. با توجه به ظرفیت‌ها، امکاناتی که داشتیم و نیروهای متخصصی که در این زمینه بود، هرکسی ایده‌ای برای بهتر برگزار شدن مراسم می‌داد. یکی از ایده‌ها این بود که کیلیپی ساخته شود. تبلیغات میدانی و بنر زده شود. عکس نوشته طراحی شود. همچنین در همان جلسه تصمیم گرفته شد که چه مهمانی را دعوت کنیم.

کلیپ تصویری که تهیه کرده بودیم با تیزر یکی از مستندها شروع می‌شد. بعد یک موزیک می‌آمد و سپس به معرفی زمان و مکان مساجدی که قرار بود اکران در آنجا صورت گیرد، می‌پرداخت. البته کلیمان زیاد حرفه‌ای نبود و یکی از دوستان با نرم‌افزارهایی که آشنا بود این کلیپ را ساخت.

در مراسم افتتاحیه یکی، دو تا فیلم را اکران کردیم. خدا روشکر حدود دویست و پنجاه نفر جمعیت به سالن آمده بودند. یکی از بچه‌های مستندساز عمار که جیرفتی هم هست به نام آقای امیرحمید مشایخی را هم آوردیم و برای مخاطبین سخنرانی کردند. مستند ایشان را همان روز اکران کردیم. بیش‌ترین مخاطبی که در اکران داشتیم، همین افتتاحیه بود.

یکی دو هفته اول افتتاحیه، چند مسجد را به عنوان مساجد شاخص برای اکران انتخاب کردیم و در سطح شهر و فضای مجازی تبلیغات انجام دادیم. پنج، شش تا فیلم مثل «پرواز تا حلب» و «سلام» را هم انتخاب و برای اکران آماده کرده بودیم. چون تبلیغات داشتیم، خدا روشکر جمعیت خوبی شرکت می‌کردند.

تبلیغ

تبلیغات شهری ما به صورت میدانی بود در سطح شهر. بنر زدیم. در فضای مجازی هم خیلی تبلیغات داشتیم. ما تبلیغ این اکران‌ها را گاهی در کانال نماز جمعه می‌گذاشتیم. مثلاً پیام می‌گذاشتیم: قبل از خطبه‌ها، اکران فلان فیلم از جشنواره عمار را داریم. در سخنرانی‌های خود نماز جمعه هم تبلیغات فیلم‌ها را به مردم می‌رساندیم. ادارات مختلف که مربوط می‌شدند را هم درگیر کار کردیم. به‌طور مثال اداره ارشاد را آوردیم و یک مقدار هزینه‌هایمان را تأمین کرد.

دقت در اکران

مخاطبین اکران‌های ما از همه قشری هستند، جوان، مسن‌ترها و... البته جوان‌ترها استقبال بیشتری دارند. این کار اکران را سخت می‌کند.

برای هر اکران، قبل از نمایش فیلم، خودم مستند را می‌بینم. هرکسی هم که می‌خواهد جایی اکران کند، می‌گویم حتماً مستند را ببینید یا این‌که در لیست برنامه‌هایی که آقای بیابان‌گرد فرستادند، موضوعات را خلاصه بخوانند.

اگر اکران دلیل مناسبی داشته باشد، مثل مناسبت‌های ملی یا مذهبی، انتخاب فیلم جهت می‌گیرد. اگر مناسبیت خاصی نباشد، فیلم را طوری پخش می‌کنیم تا همه مخاطبین بتوانند استفاده کنند.

من از همان اول اعتقادم بر این بود و به بچه‌های گروه هم می‌گفتم، صرفاً پخش کردن فیلم ملاک نیست. باید موضوع

مستند با مخاطب و مناسبت هم خوانی داشته باشد. همیشه این نکته را هم گوشزد می‌کردم که زمان مستند را هم در نظر بگیرند. اکران نباید طولانی شود که مخاطب را خسته کند.

بازخورد مخاطبین از مستندها

بعضی از مستندها زمانشان زیاد است و نمی‌شود هر جایی پخش کرد. اغلب این فیلم‌ها را در جایی پخش می‌کنیم، که زمان مناسبی برای اکران داریم و می‌دانیم که انتقاد مخاطبین را به دنبال ندارد. اما در جایی مثل مسجد نمی‌توان مستند طولانی و به‌دفعات زیاد پخش کرد. اغلب بعد از بیست دقیقه، نیم ساعت مخاطب خسته می‌شود. بلند می‌شود و مجلس را ترک می‌کند. این رفتارهایی است که به عنوان بازخورد از مخاطبین می‌بینیم اما اینکه زبانی ببینند و انتقاد کنند، این طور نیست.

در همان یکی دو هفته‌ای که بعد از افتتاحیه در مسجد امام علی و مسجد پیامبر اعظم جیرفت اکران داشتیم، تقریباً چهل، پنجاه نفر آمده بودند. ما مستند پرواز تا حلب را که طولانی بود پخش می‌کردیم. در طول اکران، من در انتهای جلسه نشسته بودم و رفتار مخاطبین را زیر نظر داشتم تا ببینم بازخورد مردم چگونه است.

مشکلات

یکی از مشکلات ما بحث هزینه‌هایمان است. من خیلی علاقه‌مند بودم بیلوردهای اصلی بزرگ شهرمان را برای تبلیغ فیلم‌های عمار به کار بگیریم؛ اما بحث مالی این اجازه را به ما نمی‌دهد. حقیقتاً جشنواره عمار جایگاهش خیلی بالاتر از مراسم‌هایی است که ما از عهده‌مان برمی‌آید. همین‌که بتوانیم تبلیغات گسترده‌ای برای اکران‌هایمان انجام بدهیم تا مردم اسم عمار را در شهر ببینند، خودش خیلی ارزش دارد.

اداره ارشاد، سال‌های قبل زیاد با ما همکاری نمی‌کرد. امسال رایزنی‌هایی انجام دادیم و یک مقدار حمایت کردند. برای افتتاحیه سالن در اختیارمان گذاشتند و برخی هزینه‌هایمان را تأمین کردند.

دستگاه‌های مختلف کمک زیادی نمی‌کنند. مثلاً ما از شهرداری، مجموعه‌های فرهنگی و سپاه توقع بیشتری داریم. سپاه می‌تواند در حوزه‌های مقاومتش فعالیت داشته باشد. مثلاً به بسیجی‌هایشان پیامک بدهند، در مورد جشنواره عمار بگویند و زمان افتتاحیه را اطلاع‌رسانی کنند. یا مثلاً حوزه‌های علمیه هم همچین کاری را انجام بدهند. شهرداری هم می‌تواند بیلوردهایی را که به خودش اختصاص دارد، در اختیار ما بگذارد. بنر بهمان بدهد، بحث جواز و هدایایی که داریم را متقبل بشود و... این کمک‌ها هم به لحاظ مالی است و هم به لحاظ تبلیغی.

یکی دیگر از مشکلاتی که ما گاهی با آن روبرو می‌شویم این است که فیلم‌هایی که اکران می‌کنیم، گاهی مخاطبین می‌گفتند: ما این را در تلویزیون دیده‌ایم. مثل فیلم «تک‌خوان».

بعضی فیلم‌ها خیلی زود وارد شبکه خانگی می‌شوند. هر چه فیلم تازه‌تر باشد، نمود بیشتری دارد و مخاطب هم بیشتر استقبال می‌کند.

امکانات

ما همواره درصدد این بودیم که یک سالن بزرگ را در اختیار بگیریم تا همیشه جای ثابتی برای اکران‌هایمان داشته باشیم. جایی که مردم هر هفته یا چند روز یک‌بار بیایند آنجا تا فیلم‌ها و مستندهای مختلف را ببینند. ما در شهر سالن کم داریم. مساجد، مدارس، حسینیه‌هایمان، هیئت‌هایمان و مدارسمان اکثراً ویدئوپروژکتور ندارند. از آنجایی که یکی از ابزارهای اولیه برای اکران ویدئوپروژکتور است، ما در این بحث با مشکل روبرو هستیم.

ما برای این کار اقدام هم کرده‌ایم؛ منتها حجم کاری افتتاحیه زیاد بود و پیگیری ادامه پیدا نکرد. یکی دو نفر هم قول‌هایی دادند که عملی نشد. برای امسال هر چه تلاش کردیم، نشد. امیدوارم برای سال‌های بعد بتوانیم یک جای خاص را بگیریم.

اکران بلیتی

ما فیلم «به وقت شام» را در نماز جمعه بلیت‌فروشی کردیم. این برای روزهایی بوده که فیلم روی پرده سینماها اکران می‌شد. تبلیغاتی هم در کانال‌های شبکه‌های اجتماعی انجام دادیم. استقبال هم نه آن قدر خوب بود، نه آن قدر بد. پنجاه درصد سالن دویست، دویست و خورده‌ای نفره، تقریباً پر شده بود.

تبدیل سوزه به فیلم مستند

از آنجایی که ما در جنوب کرمان هستیم، در بحث کشاورزی با یکسری چالش‌های مواجهیم. بخش جنوب کرمان، بخش فوق‌العاده محرومی است؛ ولی ظرفیت‌های بسیار بالایی در کشور دارد. بحث کشاورزی پُررونقی دارد؛ اما متأسفانه هر سال این کشاورزی باعث متضرر شدن مردم می‌شود. همین باعث شده که مسائل مختلفی به وجود بیاید. حتی باعث بروز مشکلات فرهنگی شده. من سوزه‌ای را در این رابطه مدنظر دارم که اگر کسی از بچه‌های خودمان یا بچه‌های مستندساز باشند، می‌تواند این را به عنوان یک ایده در نظر بگیرد و کارهای مستندسازی‌اش را انجام بدهند. این سوزه اگر به‌طور مطالعاتی و تخصصی مورد بررسی قرار گیرد؛ یعنی واقعا وارد رسانه و صداوسیما بشود یا در شبکه‌های خانگی پخش شود، می‌تواند مستند مفیدی باشد.

اکران، کنار قدم‌های جابر...

روایتی از اکران برای زائران اربعین حسینی

مرضیه پیرمرادی

اکران کننده باغملک

سه تفنگدار

سه نفر بودیم که برای اکران فیلم‌های جشنواره عمار، راهی مرز شلمچه و عمود ۲۷۹ شدیم. در بدو ورود به موبک، جای مناسبی برای اکران پیدا کردیم. کمی آن طرف‌تر، موبک بچه‌های لشکر فاطمیون بود؛ با آن پرچم زیبایشان که بالای موبک نصب شده بود. جرقه اکران مستندهای فاطمیون از همین جا در ذهنمان زده شد. با دیدن پرچم زائران کشور آذربایجان هم به فکر اکران مستند «نار و انار» افتادیم.

دقیقاً چه قدر؟

روز دوم تقریباً همه چیز آماده شد و ما چشم انتظار غروب آفتاب بودیم. بعد از نماز مغرب و عشا و با تاریک شدن هوا اکران را شروع کردیم. روشن شدن ویدئو پروژکتور یعنی شروع دوباره یک ماجرای جدید، هیجان، اشک‌ها، لبخندها، خاطره‌ها، شکار لحظه‌ها و غرق شدن مخاطبین در بطن فیلم‌ها. چنین لحظه‌هایی همیشه برایم یادآور این آیه است که «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یر» و تعبیر پیامبر برای آن عرب بادیه‌نشین امی که پرسید: «یعنی چقدر؟» که فرمود: «ایا دیده‌ای نوری از روزنه‌ای بنابد و ذراتی از گردوخاک در پرتو آن نور به چرخش درآیند؟» مرد گفت: «آری» پیامبر فرمودند: «یعنی به آن اندازه» و واکنشش آن بدوی...

اعتراض کارگران

القصة، اکران را با «سلام هشتم» کلید زدیم؛ نگاه‌ها به پرده نمایش بود. اکران را با نماهنگ‌ها ادامه دادیم و دشت اولمان، واکنش مردی بود که جلو آمد و پرسید: «خانم ممکنه اون فیلم اعتراض کارگرا را دوباره پخش کنی؟» گویا خودش از کارگران کارخانه بود...

بله حتماً! و کلیپ سلام را دوباره پخش کردیم. یکی از مخاطبین توجهم را جلب کرد، چفیه اش را طوری دور سرش پیچانده بود که فقط چشمانش دیده می‌شد؛ تا ساعت ۱۰ شب از پای پرده نمایش تکان نخورده بود. سیستم را به بچه‌ها سپردم و رفتم سروقتش، پرسیدم ممکنه نظرتون رو درباره آثاری که پخش شد بدونم؟ با دست به گوش راستش اشاره کرد که یعنی نمی‌شنوم! آدم سمت چپش که از باند دورتر بود و سؤال را بلندتر تکرار کرد؛ این بار با اشاره هردو دستش به من فهماند که کلانمی‌شنود! با اشاره سر تشکر کردم و برگشتم؛ هرچند این قضیه، سوژه‌ای شد برای بچه‌ها که تا روز آخر برپایی موبک، سربه سرم بگذارند، اما میخ‌کوب شدن آن بنده خدا پای پرده نمایش، آن هم بدون شنیدن صدا، در نوع خودش جالب بود.

فیلم درخواستی

کم‌کم درخواست‌های اهل موبک که همگی عرب‌زبان بودند شروع شد: «خواهر این مداحی‌های باسم کربلایی رو تصویری دارم پخشش نمی‌کنی؟... فرار از اردوگاه جنگی هم هست... این به وقت شام رو چی



نمی‌داری؟...»

در اکران‌های امسال، آثاری پخش می‌کردیم که به فضای اربعین بخورد، مثل «نار و انار» و «معبر» و چند مستند و نماهنگ و فیلم کوتاه دیگر.

معبری از نور

«معبر» مستند جالب و عمیقی بود که زمان اکران، زائران ایستاده و نشسته تماشايش می‌کردند، عده‌ای از روی کنجکاوی می‌خواستند گذری و ایستاده، نگاهی کنند و بروند اما دیگر نمی‌رفتند؛ کم‌کم غرق در فیلم می‌شدند و اشک‌ها بود که جاری می‌شد. خیلی‌ها بعد از اکران می‌آمدند و نظرشان را می‌گفتند؛ عده‌ای هم می‌خواستند مستند را داشته باشند.

برای خودم اوج زیبایی فیلم آنجا بود که صف رزمندگان را نشان می‌داد و هم‌زمان کلام امام پخش می‌شد که می‌فرمودند: «در آینده ممکن است افرادی... مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها چه شد؛ این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند... و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند کرد» و همین‌طور که می‌دیدم و می‌شنیدم، روبه رویم جاده‌ای بود مملو از زائر که به کربلا ختم می‌شد.

نارادانان

اکران مستند نار و انار هم برای خود عالمی داشت؛ یک چشممان به صفحه نمایش و چشم دیگر به جاده داشتیم تا پرچمی از کشور آذربایجان را ببینیم. بالاخره نمایان شدند، ادامه اکران را به دوستانم سپردم و خودم را رساندم به آن‌ها. حواسم نبود که زبان آذربایجانی نمی‌دانم و گفتم: «... به مستند داریم در مورد...» حاج و واج نگاهم می‌کردند. یکی از آن آخر گفت: «خانم من فارسی متوجه می‌شم با من صحبت کنید» دوباره اما دقیق‌تر برایش توضیح دادم «... در مورد وقایع نارادانان» که یک دفعه همه‌شان باهم گفتند: «نارادانان...» سر تکان می‌دادند و تکرار می‌کردند. آن بنده خدا گفت: «باشه میریم با مسئولان صحبت می‌کنیم و اگر وقت داد می‌آییم» برگشتم و منتظر شدم اما نیامدند؛ رفتم و با کمک همان مترجم،

حرف می‌زد و تشکر می‌کرد؛ و من نگران که این عکاس ما باز کجا سوژه خوب گیر آورد به گذاشته رفته و نیست که این لحظه‌ها را ثبت کند.

اعتراض ملا

بعد از چند شب، خادم‌های موبک گفتند: «چرا فیلم جدید نمی‌ذارید؟» گفتیم: «شما همیشه اینجا هستید، زائر‌ها که هر شب نیستند...» یک شب فیلم کوتاه «فصل فرمون» را اکران کردم و مخاطبان آن قدر بلندبلند می‌خندید که... ملا امنه (به طلبه و مداح می‌گفتند ملا) آمد به اعتراض که: «چرا نزدیک اربعین فیلم خنده‌دار پخش می‌کنی؟» به همان یک‌بار اکرانش اکتفا کردم.

ایستگاه آخر

قطار اکران به ایستگاه آخر رسید؛ شب اربعین فضای متفاوتی بود، مخاطب زیادی آمد. اکران مستند «نار و انار» از همه پررونق‌تر بود و جایی برای ایستادن پیدا نمی‌شد. انگار همه متفق القول بودند که «هرچند مساجد بسته شدند و پرچم‌های عزاشکسته، هرچند علما را به بند کشیدند؛ روزگاری قیام بزرگ‌مردی را نیز شکسته خورده می‌انگاشتند اما این تاریخ است که قضاوت خواهد کرد»

ادامه اکران با حاج سلطان

شب آخر، اکران را زودتر تمام کردیم و وسایلمان را بردیم موبک بچه‌های فاطمیون؛ آن‌ها علاوه بر شجاعت، باصفا بودند و بی‌آلایش و همین‌طور مظلوم. لشکر فاطمیون نگاه خیلی‌ها را به مردم افغانستان عوض کرد و این اهمیت و تأثیرگذاری رسانه را نشان می‌دهد.

به علت کمبود امکانات و قطع برق، اکران مستند «نبرد پالمیرا» ناتمام ماند؛ اما سادگی گفتار حاج سلطان، فرمانده تیپ جبرانش کرد. مردم یکی‌یکی سؤال‌اتشان را می‌پرسیدند اما یک سؤال بیشتر از همه توجه‌ها را جلب کرد: «راز شجاعت فاطمیون چیه؟» حاج سلطان با صلابت تمام گفت: «ما به حضرت زینب (س) اقتدا کردیم»

موقع بازگشت، پرچم فاطمیون را هدیه گرفتیم.

تدوین زیبا

سری هم به موبک انصارالحسین (ع) زدیم که دستگاه پخش مناسبی داشتند. مستند «معبر» را برای اکران بهشان دادیم، در یک چشم به هم زدن جمعیت زیادی جمع شد و باز همان نگاه‌ها و ایستادن‌ها... مسئول موبک که خودش کار تدوین انجام می‌داد، گفت: «۱۹ سال است کار رسانه و تدوین می‌کنم، تا حالا تدوین و چینش تصاویری به این زیبایی ندیدم»

توفیق مدام باد

با رسیدن به روز اربعین، کار ما در مرز شلمچه پایان گرفت. سال دوم بود که این توفیق نصیبمان می‌شد. خدا کند سال‌های بعد هم این توفیق استمرار داشته باشد؛ توفیق خدمت فرهنگی به زائران اباعبدالله (ع) در کنار قدم‌های جابر...

با مسئولشان صحبت کردم؛ فقط به فارسی گفت: «خانم ببخشید». وقت نداشتند و رفتند. چشممان به جاده خشک شد اما دیگر کاروانی از آذربایجان ندیدیم و بالاخره آرزوی اکران این فیلم برای آذربایجانی‌ها در دلمان ماند و به خودمان وعده سال بعد را به شرط حیات و توفیق دادیم.

همه باید ببینند

بعد از اکران هر مستند، عده‌ای می‌آمدند و برای به دست آوردن آن سؤال می‌کردند: «از کجا میشه تهیه‌اش کرد؟» در پاسخ می‌گفتم: «از سایت جشنواره عمار» بعداً یادام آمد که هرکسی نمی‌تواند فیلم‌ها را دانلود کند؛ از آن به بعد می‌گفتم: «هنوز سی‌دی‌اش نیومده» - خوب برزیدش روی این فلش - همیشه چون...

می‌پذیرفتند و می‌رفتند اما یکی نه تنها نپذیرفت که با تحکم و حق به جانب گفت: «خانم اینو ساختن مردم ببینن، یعنی چی که نمیشه؟» یا دیگری گفت: «اینو که همه باید ببینن». با خودم می‌گفتم اشکالی نداره بعد به دبیرخانه خواهم گفت که خودتان جواب تلفن را ندادید تا ببینم در چنین وضعیتی چه کار کنم.

خاله فیلم پخش کن

بچه‌های کوچولو، پای ثابت اکران بودند؛ هر شب قبل از شروع برنامه صندلی‌های خودشان را می‌چیدند می‌نشستند: «خاله، اون که سرش می‌خواره توی یه چیزی رو پخش کن»، «خاله، اون بچه که انار داره رو پخش کن»، «خاله، اون که باباش شهید می‌شه (انیمیشن تولد) رو پخش کن»، «خاله، علی رو بزار (تک‌خوان)» مرتب سفارش می‌دادند و اگر کمی قاطعیت نبود، تا انتهای اکران را به خودشان اختصاص می‌دادند.

زبان هنر

بعد از اکران مستند «بازگشت قهرمان»، واکنش‌ها در نوع خوش جالب بود؛ خانمی بعد از دیدنش آمد پیش ما و تصمیم داشت اکران کننده شود، یا هنرمندی آمد و گفت: «من زبان هنر را می‌فهمم این آثار خیلی اثرگذار است و...» یک ربع ساعت داشت

ارج و قرب مردم در ساحت هنر

وقتی جشنواره عمار در قامت یک لیدر ظاهر می شود و سعی دارد گفتمان انقلاب اسلامی را ترویج دهد

محسن تاجیک

کارشناسی ارشد علوم

ارتباطات اجتماعی

اهل علم، سینما را چنین تعریف کرده اند: «هنر و فنی که به کمک یک سری تصاویر متحرک، پیام و محتوایی را به مخاطب خود منتقل می کند.» به عبارت دیگر سینما یعنی استفاده از ابزارهای مختلف برای رساندن پیام به مخاطب، آن هم در غالب هنر. یعنی می توان گفت ابزار، مسائل فنی و از همه مهم تر ذات هنر، همگی در خدمت محتوا و پیام خواهند بود و می توان با آنها ایدئولوژی ها و گفتمان های گوناگونی را خلق کرد و به خورد مخاطب داد. عموماً تا اینجا شروع اختلافی وجود ندارد. دعوا از آنجا شروع می شود که سینما یا در نگاه کلان تر هنر، باید در خدمت کدام گفتمان و ایدئولوژی قرار بگیرد؟

در ایران پیش از انقلاب، فضای هنری متأثر از رویکرد غربی، ترویج ابتذال و اهداف تجاری و اقتصادی بود. نمود آن را می توان



بازگشت عرصه هنر به مسیر غرب گرایی؛ یعنی روی آوردن به فساد و دوری از فضایل معنوی، اخلاقی و به حاشیه رفتن عناصر مذهبی در جامعه؛ یعنی آن که دیگر قرار نیست هنر در خدمت استقلال و بسط عدالت باشد؛ یعنی مردم ارج و قربی در ساحت هنر ندارند و یک نگاه خریدار بودن به آن ها خواهد شد که باید فقط مصرف کننده باشند

در فیلم فارسی مشاهده کرد. دیدگاهی که ریشه آن در کشورهای مغرب زمین و حکومت های لیبرالی است. پیروزی انقلاب، به نوعی پشت پا زدن به این رویکرد و شنا کردن خلاف جهت جریان آب به حساب می آمد. انقلابی با ایدئولوژی اسلامی، به پشتوانه حرکت مردمی و با آرمان هایی چون عدالت، استقلال و آزادی؛ اما مسیر حرکت انقلاب از سال ۵۷ تا به امروز، سؤالات گوناگونی را در اذهان ایجاد می کند و پاسخ به آنها قطع به یقین ضروری است. آیا سخن گرافه ای است که آرمان های انقلاب اسلامی باید در ساحت و شئون مختلف فرهنگی و هنری کشور هم تجلی یابد؟ آیا امکان پذیر است که سیاست های فرهنگی و هنری سیستمی، برخلاف آرمان ها و ارزش های آن سیستم، تعریف شود؟ پس چه اتفاقی می افتد که با گذشت نزدیک به یک دهه از پیروزی انقلاب، شاهد بازگشت قطار هنری کشور به مسیر غرب گرایی هستیم؟ آیا مقصر فقط دستگاه های سیاست گذار هستند؟

آیا دغدغه مند نبودن جریان حزب الهی در رابطه با ورود به مسائل هنری، باعث قدرت مانور جریان روشنفکری، در این زمینه نشد؟ ورود مجدد هنر به فضای غربی، چه لطمه هایی را به گفتمان انقلاب اسلامی وارد کرد؟

شاید بهتر باشد از سؤال آخر جواب دهیم. بازگشت عرصه هنر به مسیر غرب گرایی؛ یعنی روی آوردن به فساد و دوری از فضایل معنوی، اخلاقی و به حاشیه رفتن عناصر مذهبی در جامعه؛ یعنی آنکه دیگر قرار نیست هنر در خدمت استقلال و بسط عدالت باشد؛ یعنی مردم ارج و قربی در ساحت هنر ندارند و یک نگاه خریدار بودن به آنها خواهد شد که باید فقط مصرف کننده باشند این یعنی ایدئولوژی اسلامی را به موزه تاریخ بفرست؛ یعنی بازگشت به ارتجاع پیش از انقلاب. این یعنی انقلابی که هدف جهانی دارد و می خواهد قلمرو نفوذش را در دورافتاده ترین سرزمین ها جایابی کند، حالا از داخل و توسط گفتمان لیبرالی ضربه پذیر شده است. همین که به یاد آوریم، بهترین شیوه تاثیر گذاری پیام در مخاطب هنر است، عمق فاجعه را نشان می دهد. در چنین شرایطی، به یک آسیب شناسی جدی، در حوزه قدرت گرفتن جریان غرب گرا در مقوله فرهنگ نیازمندیم که بحثش در این سطور نمی گنجد؛ اما برای مقابله با این جریان، می توان دو راه حل نسبتاً بدیهی و روشن را در نظر گرفت. اول آنکه دغدغه حضور نیروهای جریان انقلابی را به مسئله هنر و رسانه جا انداخت و دوم آنکه این نیروها در بدو حضورشان به این حوزه ها باید به شعارها و ارزش های اولیه انقلاب بازگردند.

لزوم و ضرورت حضور نیروهای انقلابی در شکل گیری جشنواره «عمار» را می توان در همین بستر تحلیل کرد. در یک نگاه نسبتاً دقیق، می توان فهمید که اتفاقاً عمار به همان اصول اولیه و بنیادین انقلاب بازگشته است.

اصل اول، وجود یک دیدگاه ایدئولوژیک اسلامی است؛ یعنی دیدگاهی که در آن، تعهد به مکتب مطرح می شود و «هنر ارزش مدار» به عنوان یک اصل خدشه ناپذیر به حساب می آید. جایی که دیگر هنر صرف یا عبارت «هنر برای هنر» جایگاهی ندارد و هنر باید در خدمت ارزش های اسلامی قرار گیرد. مبارزه با گروه های تکفیری به عنوان نماینده حکومت های استکباری در خاورمیانه، یک ارزش دینی است؛ پس باید به آن ورود کرد و حماسه آفرینی مدافعان حرمی

را نشر داد که عموماً گمنام هستند. بیداری اسلامی در اقصی نقاط جهان از قلب آمریکای جنوبی مانند «کاراکاس» و «بویس آیرس» گرفته تا ناشناخته ترین نقاط آفریقا، خاور دور و بطن اروپا نفوذ کرده؛ پس باید آن را به عنوان یک دستاورد بزرگ تبیین کرد.

اصل بعدی، تکیه بر مردمی بودن است که ابعاد مختلفی دارد. هرچند که در سینمای فعلی ایران به بهانه جذب مخاطب، دست به هر عملی زده می شود؛ اما می توان گفت که جامعه هدف آن در بهترین حالت پنج میلیون نفر است؛ که متعلق به پرفروش ترین و پربازدیدترین فیلم های سینمایی است. در فضایی که سینمای داخلی و جهان، مبتنی بر تجارت و فروش است، عمار سیاستش را بر یک فستیوال تماماً مردمی با مخاطب هشتاد میلیونی می گذارد؛ یعنی مردم خودشان باید در ساخت، اکران و توزیع هر چه بیشتر آثار، مشارکت داشته باشند. بُعد دیگر مردمی بودن را می توان در بسط و توسعه عدالت رسانه ای این فستیوال، جست و جو کرد. دیگر تهران و شهرستان یا شهرهای بزرگ و کوچک یا شهر و روستا و امثالهم معنایی ندارد. روستاهای کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری، کردستان، ایلام، زاهدان و... با کلان شهرهای تهران، مشهد، اصفهان و... به یک اندازه سهم دارند. کارگردان، دوربینش را در محروم ترین نقاط مرزی می کارد. هم از محرومیت و عدم رسیدگی ها می گوید، هم فریادهای «جانم فدای سید علی» ساکنان را مخابره می کند، هم از علاقه مرز نشینان سیستانی به انقلاب می گوید و هم بیکاری و کمبود نیازهای اولیه شان را داد می زند. در نتیجه در همان نقاط و به دست همان مردم محروم، مستندهای عمار اکران می شود تا مفهوم مردم داری، رنگ و بوی تازه ای پیدا کند.

اصل دیگر، حوزه مسئولیت های اجتماعی و دخیل کردن مردم برای تحول و پیشرفت کشور است. سینمای روشنفکری برای منتهی الآمال نشان دادن غرب، نیاز به یک سیاه نمایی مطلق از حکومت دینی دارد؛ پس مانند



مگسی فقط بر روی پلشتی ها می نشیند تا سوار بر گلابه مندی مردم از این دست مشکلات، حاکمیت را تخطئه کند؛ اما عمار خود و مردم را متولی حل مسائل کشور می داند و می خواهد مردم را پای کار بیاورد و از ظرفیت آنها برای پیشرفت کشور استفاده کند؛ پس وارد حوزه اقتصاد مقاومتی و جبهه فرهنگی می شود و سعی دارد کارهای خودجوش و نمونه های موفق را به تصویر بکشد. از طرفی به قم می رود تا نشان دهد اگر روحیه کار و تلاش باشد، می توان در بیابان های بی آب و علف آنجا پرورش خواوار داشت. از طرف دیگر ظرفیت مساجد دورافتاده را در آموزش و تربیت جوانان و نوجوانان، آن هم با کم ترین هزینه بازگو می کند.

هرچند که ممکن است در اجرای حرکت عظیم عمار نقصان و اشتباهاتی هم رخ دهد یا انتقاداتی به برخی سیاست هایش وارد باشد؛ حتی در نحوه و چگونگی پرداخت به مسائل و استفاده از ابزار، نظرات مختلفی مطرح شود؛ اما مهم ترین ویژگی آن، همان تکیه بر اصول اولیه انقلاب است. به اعتقاد برخی، عمار توانایی رقابت و کنار زدن جریان روشنفکری غرب گرا را ندارد و این طور استدلال می کنند که در این رقابت نابرابر تجهیزات، ابزار و منابع مالی طرفین قابل قیاس نیست؛ اما نگاه و تحلیل دیگری هم وجود دارد که می گوید اصولاً تجهیزات و سرمایه بیشتر موجب نفوذ یک گفتمان در دل و جان مخاطب نمی شود. جریانی که مبنای خود را بر مشارکت مردم می گذارد، سالانه بیش از سه هزار اثر به دبیرخانه آن ارسال می شود، در پنج هزار نقطه کشور، نزدیک به بیست هزار اکران عمومی انجام می دهد، آیا امکان ندارد که بتواند گفتمان و ایدئولوژی خود را در جامعه بازتولید کند؟ در واقع روش مقابله گفتمان عمار با نظام هنری غرب گرا در کشور، همان روش مبارزه جریان اسلام گرا با حکومت پهلوی در دوران قبل از انقلاب است؛ یعنی تکیه بر نیروی مردمی؛ اما نفوذ و بسط هرچه بیشتر گفتمان انقلاب در قلب مردم و ریشه کنی جریان روشنفکری نیاز به زمان دارد و عمار مطمئناً می تواند در این مسیر قدم بردارد.

در فضایی که سینمای داخلی و جهان، مبتنی بر تجارت و فروش است، عمار سیاستش را بر یک فستیوال تماماً مردمی با مخاطب هشتاد میلیونی می گذارد؛ یعنی مردم خودشان باید در ساخت، اکران و توزیع هر چه بیشتر آثار، مشارکت داشته باشند. بُعد دیگر مردمی بودن را می توان در بسط و توسعه عدالت رسانه ای این فستیوال، جست و جو کرد. دیگر تهران و شهرستان یا شهرهای بزرگ و کوچک یا شهر و روستا و امثالهم معنایی ندارد.

معرفی کتاب

دستور زبان تدوین

نویسنده: روی تامپسون، کریستوفر جی بوون
ترجمه: محمد گذرآبادی
نشر ساقی



پس نه تنها هنرجویان آماتور، مخاطب «دستور زبان تدوین» هستند، بلکه بسیاری از کسانی هم که تدوین را بدون چهارچوب نظری درست، تجربی و شخصی آموخته‌اند (حتی کسانی که مدت‌هاست که درگیر تدوین‌اند) باز هم باید مروری گذرا بر دستور زبان تدوین داشته باشند تا با ادبیات درست با موضوعات آشنا شوند.

یکی دیگر از نقاط مثبت این کتاب، ترجمه تمیز و خوب محمد گذرآبادی است. اتفاقی که به شدت به مخاطب کمک می‌کند تا مفاهیم کتاب تفهیم شود. اهمیت مترجم تا آنجا نقش دارد که در کتاب‌های ترجمه‌ای حوزه سینما، اسم محمد گذرآبادی روی جلد کتاب‌ها نوعی اعتبار به نفع مخاطب است. چرا که به احتمال خیلی زیاد هم مترجم سراغ اثر خوبی رفته و هم این اثر تمیز و روان ترجمه شده است. همین دو ویژگی بسیار مهم، بیشتر از نصف راه را برای تجربه یک مطالعه خوب فراهم می‌کند. بماند که اگر بخواهید ناشران را به صورت تخصصی

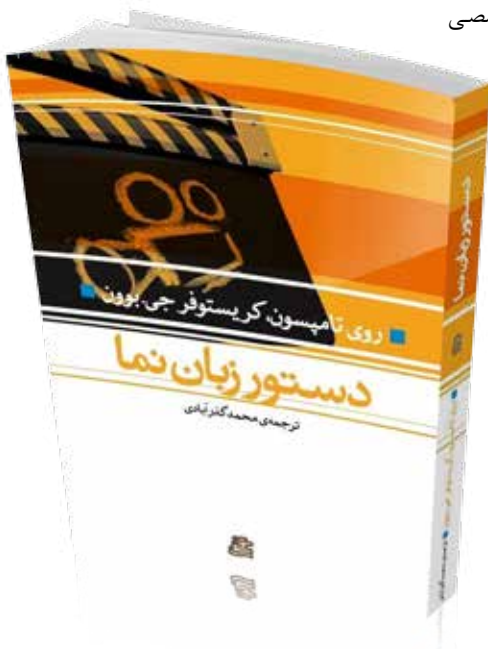
دسته‌بندی کنید، حتماً نشر ساقی را جزو دسته ناشران خوب سینمایی می‌گذارید؛ پس شکی نمی‌ماند که «دستور زبان تدوین» یک کتاب خوب در حوزه سینما است. اگر بعد از مطالعه این کتاب با ما موافق بودید برای گام بعدی می‌توانید به سراغ جلد بعدی آن یعنی «دستور زبان نما» بروید.

این روزها به مدد فراگیر شدن انواع و اقسام رایانه‌ها و گسترش دسترسی به اینترنت، مسئله تدوین و مونتاژ بسیار بیشتر از گذشته در دسترس علاقه‌مندان فیلم‌سازی قرار گرفته؛ آنقدر که تنها به اندازه یک جستجوی ساده برای دانلود نرم‌افزار و دیدن چند فیلم آموزشی از اینترنت زمان لازم داریم که فکر کنیم تدوین‌گر هستیم!

اگر صحبت دو فیلم‌ساز آماتور با هم را دیده باشید، احتمال متوجه می‌شوید که برخی مفاهیم و اصطلاحات را به صورت تجربی فهم کرده‌اند و آن واژه‌ها برایشان معنای شفاف و یکسانی ندارد؛ مثلاً تعریف روشنی از اصطلاحات مربوط به اندازه نماها ندارند یا به درستی و کامل نمی‌توانند برای خودشان تعریف کنند که بالاخره سکانس چیست پلان کدام است. این است که هر کسی از ظن خودش و با درک تجربی یک مفهوم ثابت تعابیر مختلف را تعریف می‌کند. بین خودمان بماند! حتی گاهی کسانی که ادعای فیلم‌سازی حرفه‌ای هم دارند با چنین مسئله‌ای درگیرند.

کتاب «دستور زبان تدوین» ویراست جدیدی از کتاب قدیمی و معروف «الفبای تدوین» است که حالا با سروشکل جدید، تبدیل به دو کتاب «دستور زبان تدوین» و «دستور زبان نما» شده. این آثار در نشر ساقی و با ترجمه خوب محمد گذرآبادی منتشر شده است. از نام این کتاب پیداست که با اثری در حوزه مسائل اولیه تدوین روبه‌رو هستیم و قرار است در این ۲۵۰ صفحه، الفبای این بیان هنری را بیاموزیم و راه رفتن را به نیت دوییدن تمرین کنیم. دستور زبان تدوین شامل هفت فصل است که با اصول، مفاهیم و فرایندهای اولیه تدوین آغاز شده و در ادامه به معرفی نماها، قاب‌بندی سایر ملزومات یک تدوین خوب از قبیل صدا، قانون ۱۸۰ درجه، خط فرضی، انواع تداوم، زوایای دوربین، انواع برش و انتقال و برخی روش‌های عمومی یا به عبارتی فوت کوزه‌گری تدوین‌گران می‌پردازد.

مجموعاً عایدی مهمی که این کتاب به خواننده می‌دهد، ادبیات زبانی و تشخیص حرفه‌ای مونتاژ است. به عبارتی کلمات، مفاهیم، اصطلاحات و دستور زبان تدوین‌گران را در این کتاب پیدا می‌کنید.



حادثه داستانی

حادثه یعنی تغییر. حوادث داستان، نباید جزئی و پیش پا افتاده باشند؛ بلکه باید با معنا باشند. برای اینکه تغییر با معنا باشد، باید با یک شخصیت آغاز شود یا به عبارت دیگر برای یک شخصیت حادث شود. به طور مثال اگر ببینیم کسی زیر باران خیس شده به مراتب با معناتر از خیابان خیس است. بنابراین هر حادثه داستانی، بواسطه کشمکش، تغییر با معنایی را در شرایط زندگی یک شخصیت به وجود می آورد. برای اینکه تغییر با معنا شود، باید براساس یک ارزش بیان شود تا مخاطب هم براساس همان ارزش، واکنش نشان دهد. وقتی می گوییم ارزش، منظور فضائل انسانی نیست؛ بلکه ارزش های داستانی و کیفیت های جهان شمول تجربه بشر هستند که می توانند لحظه به لحظه از مثبت به منفی یا بالعکس تغییر کنند. مثل زنده و مرده، عشق و نفرت، حقیقت و دروغ، وفاداری و خیانت و ...

صحنه

هر صحنه، کنشی در درون یک کشمکش است که در یک زمان و مکان کم و بیش پیوسته، ارزشی را وارد زندگی شخصیت می کند. ارزشی که تا حدی مهم و با معنا است. ایده آل جریان زمانی است که در هر صحنه، یک حادثه داستانی اتفاق بیفتد. اگر بار ارزشی زندگی شخصیت، از آغاز تا پایان صحنه، بدون تغییر باقی بماند، هیچ اتفاق با معنایی نیوفتاده و لذا حادثه ای روی نداده است. اگر صحنه ای فاقد یک حادثه واقعی باشد، بهتر است که آن اصلاً نباشد. به طور میانگین، در یک فیلم معمولی، نویسنده چهل تا شصت حادثه داستانی می تواند قرار دهد.

لحظه (Beat)

درون هر صحنه، به کوچکترین عنصر ساختاری، لحظه (beat) می گویند. هر لحظه، نوعی تبادل رفتار است که در قالب کنش و واکنش صورت می گیرد. به نوعی دیگر، رفتارهای متقابل، لحظه به لحظه صحنه را پیش می برد.

داستان

وقتی تعدادی پرده کنار هم قرار می گیرند بزرگترین ساختار ممکن یعنی داستان به وجود می آید. در واقع هر داستان، یک حادثه عظیم و عمده است. اگر به موقعیت ارزشی زندگی شخصیت در آغاز داستان نگاه کنید و آن را با بار ارزشی زندگی او در پایان مقایسه کنید، می توانید نمودار حرکتی فیلم را مشاهده کنید. تحولی بزرگ که زندگی را از موقعیت اولیه به موقعیت تازه ای در پایان داستان می برد. موقعیت نهایی با تحول پایانی باید مطلق و غیر قابل بازگشت باشد.

پرده

پرده عبارت است از تعدادی سکانس که در صحنه ای نهایی، به اوج می رسند. صحنه ای که موجب دگرگونی عمده در ارزش ها می شود و تأثیر بیشتری از تمام سکانس ها و صحنه های قبل از خود دارد. صحنه ها براساس مسائل کوچک اما مهم شکل می گیرند. یک رشته صحنه در کنار هم، سکansı را می سازند با موضوعی متوسط و تأثیرگذار و یک رشته سکانس، ساختار بزرگتری به نام پرده دارد. گفتنی است پرده موجب دگرگونی بزرگ در زندگی شخصیت می شود. در آخرین پرده باید دانست که تعداد پرده ها در فیلم ها متفاوت است.

سکانس

سکانس مجموعه ای از تعدادی صحنه (معمولاً دو تا پنج صحنه) است که ارتباط موضوعی با هم دارند. البته گفتنی است که تأثیر صحنه پایانی بیشتر از صحنه های قبل است. لحظه ها در کنار یکدیگر قرار می گیرند تا صحنه را به وجود بیاوند و صحنه ها نیز سکانس ها را می سازند. خوب است برای هر سکانس نامی انتخاب کنید تا معلوم شود علت وجود آن در فیلم چیست. سکانس بعضاً در سینمای ایران، به غلط به صحنه ها و بعضاً لحظه ها گفته می شود.

عناصر داستان

داستان زیبا، سمفونی منسجمی است که در آن، ساختار، موقعیت، شخصیت، ژانر و ایده پیوندی ناگسستنی دارند. نویسنده باید برای هماهنگ کردن این عناصر به مطالعه عناصر داستان بپردازد؛ چنانکه گویی این عناصر سازهای یک ارکستر هستند. نخست به صورت مجزا و سپس در کنار هم می آیند.

ساختار؛ منتخبی است از حوادث زندگی شخصیت ها که در نظمی با معنا قرار گرفته اند. این ساختار برآیند تا عواطف را برانگیزند و نگاه خاصی را به زندگی داشته باشند.

واگذاری کمرشکن

یادداشتی بر فیلم «نان گزیده‌ها»



حامد گلناری
نویسنده

ماجرای مستند «نان گزیده‌ها»، ماجرای بسته‌شدن کارخانه‌ای است که از سال‌های اول انقلاب و خصوصاً دوران جنگ تحمیلی، بار سنگینی از کشور را به دوش کشیده است. ابرکارخانه‌ای که در کار صنایع سنگین است و در زمینه راهسازی، معدن، کشاورزی و... فعالیت می‌کند. این شرکت در سال‌های دفاع مقدس نقش راهبردی خاصی در بخش‌های مهندسی جنگ برعهده داشته است.

«نان گزیده‌ها» یک راوی دارد. کارگرسابق کارخانه که با او در کارخانه چرخ می‌خوریم و برای ما قصه‌بلاهایی که بر سر کارخانه آمده را می‌شنویم و غصه‌دوران درخشان از دست‌رفته را می‌خوریم. علاوه بر آن، پای صحبت چند کارگردار دیگر هم می‌نشینیم که در این باره چه فکر می‌کنند و چه می‌کشند. در قسمتی دیگر چند کارشناس برای ما مطالب را حلاجی می‌کنند. در جایی دیگر مدیر سابق شرکت، امام جمعه، نماینده مجلس و دادستان وضعیت اسفناک «هیکو» را روایت می‌کنند. زمانی این کارخانه کارهای بزرگی می‌کرده؛ نه زمانی بسیار دور. اما در فیلم (هرچند به ابهام) می‌بینیم و می‌شنویم که کارخانه رو به افول رفته، تولید نمی‌کند و به کارگزارانش چند ماه است که حقوق نگرفته‌اند. دلیل‌اش چیست؟ ظاهراً ماجرا از آنجا آب می‌خورد که افرادی کارخانه را تصاحب کرده‌اند و اجازه نمی‌دهند که چرخ کارخانه بچرخد؛ پاسخگو هم نیستند و ظاهراً زور نهادهای قضایی هم به آنها نمی‌رسد. در این میان چه چیزی قربانی می‌شود؟ غیر از قدرت کشور (که کسی چندان برایش اهمیت قائل نیست) در نگاه اول کارگرانی که بی‌کار شده‌اند و شرمند زنی و بچه‌شان شده‌اند قربانی این ماجرا هستند و زمانی که این کارگرها دست به اعتراض

می‌زنند، طبیعتاً کسی جز نیروی انتظامی پاسخگوی آنها نیست؛ آن هم با باتوم و گاز اشک‌آور.

بحث سر آن است که خصوصی‌سازی در کشور ما به بدترین شکل ممکن اجرا می‌شود و در آن دقت نمی‌شود که چه چیزی دست چه کسی سپرده می‌شود. شاید هم دقت می‌شود و به عمد چنین واگذاری‌های کمرشکنی اتفاق می‌افتد. در فیلم می‌بینیم که بسیاری با قاطعیت می‌گویند، این اتفاقاتی که پشت سر هم در صنعت ما می‌افتد، توطئه‌ای است برای ضربه‌زدن اساسی به انقلاب؛ اعم از ناکارآمد نشان دادن انقلاب، افزایش نارضایتی‌های عمومی، ضربه‌زدن به صنایع مادر و... ماجرای هیکوی اراک؛ مشتی نمونه خروار است.

فیلم، از ابتدا تلاش می‌کند که رنگ و بوی احساسی ایجاد کند و ما را به سمت آسیب‌های اجتماعی ناشی از چنین اتفاقی ببرد. صدای درد کارگران را می‌شنویم که در این ماجرا آسیب‌دیده‌اند و زندگی‌شان در ابعاد مختلف به خطر افتاده است. در مستندهای دیگر و اتفاق‌های شبیه به این در سال‌های اخیر به کرات دیده‌ایم که کارگرانی که فریادشان به جایی نمی‌رسد به خیابان‌ها می‌آیند و کسی صدایشان را نمی‌شنود؛ مگر اینکه نیروهای امنیتی احساس خطر کنند که در این صورت یا به طرز خشن و قهرآمیز با آنها برخورد می‌شود یا اگر کار از کار گذشته باشد و ماجرا رسانه‌ای شده باشد، تلاشی در جهت بهبود وضعیت آنها انجام می‌شود. از این منظر، شاید این مستند تلاشی باشد که ماجرا برای کسانی که قدرت رسیدگی دارند، حیثیتی شود و دست‌به‌کار شوند تا دیر نشده.

اما نکته اینجاست که مستند نمی‌تواند زاویه‌اش را سمت کسانی ببرد که مسئول رسیدگی به این مسائل هستند. با دیدن این

فیلم، دقیقاً نمی‌فهمیم که مشکل از کجا ناشی می‌شود. هیچ‌کدام از آن مقام‌های مسئولی که شاید در مظان این اتهام باشند را نمی‌بینیم؛ یعنی زاویه ما نهایتاً همان زاویه دید کارگری است که راوی این داستان شده و فیلم، ما را به دانش و فهمی بالاتر از آنچه که آن کارگرها می‌بینند، نمی‌رساند. در صورتی که شاید می‌شد در چنین فیلمی انتظار داشت که آن مقام مسئول را پیدا کنیم و به پای مصاحبه بکشانیمش؛ ولو اینکه نیاید. البته در فیلم با دوجا تماس گرفته می‌شود که می‌گویند فرصت و امکان مصاحبه نیست اما ما حتی در آن موقع هم نمی‌دانیم که آن مقام مسئولی که به واقع مسئول چنین افتضاحی است چه کسی است؟ فیلم ما را روشن نکرده است که برای چنین معضلی باید یقه سفید کدام بچه‌سفیدی را گرفت و از چه کسی و از چه جایی باید مطالبه کرد. خود امام جمعه که می‌گوید صدایش به جایی نرسیده. خود نماینده مجلس که در جریان همه چیز هست؛ اما خودش را مسئول و پاسخگو یا توانمند برای پیگیری نمی‌داند یا حداقل مستند از او چنین انتظار و چشمداشتی ندارد. دادستان هم که می‌گوید چنین مجرمانی آنقدر یقه‌شان سفید است و حتی کروات هم دارند که نمی‌شود بهشان نزدیک شد. خب! پس الان ما که چنین معضلی را در این فیلم فهمیده‌ایم و مطمئن هستیم که این مشکل اساساً حل‌شدنی نیست، تکلیفمان چیست؟ یعنی ما که نمی‌توانیم نقشی در حل‌شدنش داشته باشیم و مطالبه‌ای داشته باشیم. چون خود مستند در مقام مطالبه، چندان قوی ظاهر نشده است. طبیعتاً (بر اساس آنچه مستند نشان داده) زور نماینده مجلس هم نمی‌رسد. خب پس این مستند برای ما صرفاً نمایش یک مشکل مهم در کشور است که با دیدنش کمی نگران و هشیار شویم. شاید هم برای آن مقام مسئولی که جایگاهش بالاتر از امام جمعه و دادستان و نماینده مجلس است، کمی تلنگر باشد که به هوش بیاید و کاری کند. نکته دیگر اینجاست که پرداختن به معضل کارگران این کارخانه‌ها به عنوان محور مستند، باعث می‌شود، این‌طور به نظر برسد که بدترین پیامد این مشکل، بدبختی‌های کارگزارانش است که به نظر می‌رسد این نگاه فروکاهیدن معضل به سطح مشکلات اجتماعی، با تأکید بر فقر آفرینی و معضل اقتصادی است. در صورتی که بنا به اشاراتی که در همین مستند آمد، این تعطیلی‌های کارخانه‌ها و خواب صنعت، آتشی است که دشمن برای زمین‌زدن انقلاب پخته است و اینکه مهره‌های دشمن تا این حد در صنعت ما نفوذ کرده، حتی بسیاری از مسئولین زورشان به آنها و مردم عادی هم فریادشان به آنها نمی‌رسد. این ماجرا نشان می‌دهد که معضل بسیار فراتر از مشکلات کارگری است (که البته مهم و دردناک است). می‌توان فکر کرد که جا داشته است تا فیلم‌ساز از این زاویه، بیشتر به این معضل می‌پرداخته؛ چرا که اگر

این دومینو در تک‌تک قسمت‌های مهم صنعت اتفاق بیوفتد (کما اینکه اتفاق افتاده است) کشور را به نقاط بحرانی این بحران خواهد رساند و شاید اگر دیر به این توطئه یا کودتای خاموش بپردازیم، نشود دیگر کاری کرد. طبیعی است که دشمن با جنگ اقتصادی‌اش می‌خواهد نارضایتی را در بین مردم افزایش دهد و این اتفاق‌ها هم در همان چارچوب می‌گنجد.

«نان گزیده‌ها» مستند اتوکشیده و شیکی است با قاب‌های حساب شده. موسیقی به جایی دارد و از راوی به خوبی بهره برده است. هرچند در این فیلم همانند بسیاری دیگر از مستندهای مشابه، نمی‌فهمیم که چرا از میان این کارگرها، این راوی انتخاب شده است. به خاطر چهره‌اش؟ اینکه سیگار می‌کشد؟ یا چی؟ به نظر می‌رسد که حتی به اندازه دیگر کارگرها هم از این ماجرا الطمه ندیده است و معضل برایش چندان شخصی نشده. صرفاً حسرت و بغض گذشته را دارد و برای هم‌صنف‌هایش دل می‌سوزاند. این‌طور یله و رها بودن راوی موجب می‌شود که از تمام پتانسیل‌های راوی استفاده نشود و در انتهای فیلم که در قاب‌هایی شبیه افتتاحیه، راوی دیده می‌شود که غصه‌دار است، آن زخمی که باید راوی مخاطب به جا نگذارد.

پیدا کردن کم و کاستی‌های موجود در جریان انقلاب، قطعاً از رسالت‌های اساسی هنرمند انقلابی است که در این فیلم عینیت یافتنش را می‌بینیم؛ اما چیزی که یک هنرمند انقلابی را با دیگر هم‌صنف‌هایش متفاوت می‌کند این است که در کنار این نشان دادن، افق برون‌رفتن از این مشکل را هم نشان می‌دهد. چون ما متفاوتیم از آنها؛ یعنی که صرفاً راوی دردها هستند. هنرمند انقلابی خودش را از بدنه جامعه می‌داند و با نظام، خودش را برون‌رفت از این اتاق خفه را هم نشان دهیم که این، به نوعی کمال این فیلم‌هاست.



خصوصی سازی رانتی

روایت محمدرضا حاج محمد حسینی از نحوه خصوصی سازی کارخانه هیکو

« در دانشگاه، مهندسی می خواند؛ اما علاقه به فیلم سازی باعث شد از همان دوران دانشجویی با چند گروه هنری آشنا شود و با آنها همکاری کند؛ و این گونه محمدرضا حاج محمد حسینی پا به عرصه فیلم سازی گذاشت. اکنون چهار سال است که در این عرصه فعالیت می کند و ساخت بیش از ۱۵ اثر را در کارنامه هنری خود دارد. «نان گزیده ها»، «مریم بانو»، «فتح دنیا فقط با دو پا»، «آتش در اختیار» و «آل سقوت» جزو برجسته ترین آثار اوست. در این گفت و گو، حاج محمد حسینی از فراز و نشیب های ساخت مستند «نان گزیده ها» و اتفاقات کارخانه هیکو اراک می گوید.

۴ راجع به موضوع «نان گزیده ها» بگویید.

اسم مستند تا حدودی برگرفته از مستند خان گزیده های شهید آوینی است؛ چون موضوع این فیلم هم ظلمی است که به عده ای روا داشته شده و نان عده ای توسط موجوداتی گزیده می شود. داستان فیلم درباره روند نادرست خصوصی سازی در ایران است و مشخصاً خصوصی سازی شرکت هیکو اراک.

در فیلم، ابتدا به نقش اساسی هیکو در دوران دفاع مقدس جهت تأمین ماشین آلات مورد نیاز جبهه ها و حل مشکلات جنگ می پردازیم؛ مثلاً کارکنان شرکت هیکو، بلدوزری می سازند که ارتفاعش هفتاد سانتیمتر بوده و برای زدن خاک ریزر جبهه استفاده می شده و با این ارتفاع کم، راننده در معرض تیر و ترکش قرار نمی گرفته؛ همین طور ساخت نی کوب که از طریق مهندسی معکوس موفق به انجام این کار می شوند. پشت کارخانه، منطقه ای مصنوعی شبیه هورالعظیم ساخته بودند که به آن می گفتند: هورالهیکو و روزی که می خواهند این نی کوب را آنجا آزمایش کنند، هواپیماهای عراقی کارخانه را بمباران می کنند.

سپس دوران بعد از جنگ و خصوصی سازی این شرکت و اتفاقات و تبعات اجتماعی، فرهنگی و امنیتی مرتبط با آن را بررسی می کنیم.

۴ راجع به تولیدات کنونی هیکو بگویید.

هیکو اولین شرکت در ایران است که ماشین آلات راه سازی تولید می کند. کارخانه های تأسیس شده، به خصوص در ده سال اخیر، ماشین آلات را به صورت اسمبل (مونتاژ شده) از خارج وارد می کنند؛

حتی زحمت مونتاژ هم به خود نمی دهند و متأسفانه گاهی ماشین آلات دست دوم و کارکرده را به ایران می آورند.

اما در شرکت هیکو چهل، پنجاه نوع ماشین آلات راه سازی تولید می شود که بخشی از آنها مونتاژی می شود اما تعدادی دیگر، محصول طراحی و ساخت خود مهندسین شرکت است، حتی توانسته اند لودر ملی بسازند.

۴ الان چه اتفاقی برای شرکت هیکو افتاده؟

طبق اصل ۴۴ برای افزایش بازدهی، باید شرکت های زیانده به بخش خصوصی واگذار شوند؛ اما چه کسی می آید پای یک شرکت زیانده پول بدهد؟

در عمل اتفاقی که می افتد این است که برای واگذاری بخشی از صنایع، اسم زیان ده روی آن می گذارند و می دهند بخش خصوصی. کارخانه هیکو سال ۸۶ واگذار شده، آن زمان قیمت گذاری ای که صورت می گیرد، شصت میلیارد تومان است که حتی قیمت زمین های کارخانه بیش از این عدد است؛ چه برسد به ماشین آلات کارخانه و موجودی انبار و نیروی کار... بدتر اینکه آن فردی که کارخانه را می خرد، بیست میلیارد تومان به سازمان خصوصی سازی می پردازد که این مبلغ را هم از بانک وام گرفته بوده و دیگر به بانک بر نمی گرداند؛ یعنی همه اش با رانت انجام شده؛ آن وقت از هم چین آدمی انتظار دارید به فکر رونق کارخانه و اشتغال کارگران و کارکنان باشد؟

خوب واقعاً آنهایی که در سازمان خصوصی سازی حقوق می گیرند، دارند چه کار می کنند؟ چنین واگذاری از هر کسی برمی آید و دیگر نیازی به سازمان خصوصی سازی نیست.

۴ بعد از واگذاری، چه اتفاقی برای شرکت هیکو افتاد؟

مدیریت جدید به فکر کار نبود و فقط به سرمایه ای فکری کرد که مفت گیرش آمده بود. از روی زمین های کارخانه، توانست هفتصد میلیارد تومان وام بگیرد؛ چون خیلی به نفعش بود که کارخانه تعطیل شود و در زمین های کارخانه شهرک سازی کند؛ من نقشه های مجتمع های مسکونی که قرار بود در این شهرک بزرگ ساخته شود را دیده ام؛ حتی مجوزهایش را هم از شهرداری گرفته بودند؛ پس تعطیل شدن کارخانه، برای خریدار سود بیشتری داشت تا کار کردنش.

۴ یعنی به عمد این مشکلات برای کارخانه پیش آمده؟

بله. اصلاً حرف کارگران هیکو این بود که با وجود از بین رفتن کلی از سرمایه های کارخانه؛ اگر کارخانه را به ما بدهید، خودمان راه اندازی اش می کنیم.

۴ عکس العمل کارگران کارخانه در قبال این سوء مدیریت چه بود؟

کارگرا اول شروع کردند به نامه نگاری و ارسال طومار به ارگان هایی که فکر می کردند می توانند به این مشکل رسیدگی کنند، مثلاً به سازمان خصوصی سازی، دولت، قوه قضائیه، دفتر امام جمعه؛ ولی وقتی جواب نگرفتند، در خیابان ها و میدان اصلی شهر دست به اعتراض زدند تا صدایشان به مردم و مسئولین برسد و این طوری مشکل کارخانه هیکو کشوری شد.

۴ درگیری هم صورت گرفته بود؟

اتفاقاتی افتاد که خیلی نیاز به پرداختن ندارد؛ هر دو طرف اشتباهاتی داشتند. بالاخره کارگران فشار زیادی را تحمل می کردند؛ کسی صدایشان را نمی شنید، خیلی هایشان شش تا هشت ماه حقوق نگرفته بودند؛ خرجی زن و بچه و اجاره خانه، حتی بعضی ها کارشان به طلاق کشیده بود و پولی نداشتند بابت مهریه بدهند؛ حالا با چنین فشارهایی پلیس هم آمده جلوی آن ها را بگیرد؛ خب احتمال درگیری بالا می رود و اتفاقات خوبی نمی افتد.

۴ الان شرکت هیکو در چه وضعیتی است؟

چون کارگرهای هیکو این مشکلات و اتفاقات را رسانه ای کردند، سرهیکو زیرآب نرفت. در قانون، سازمانی را در نظر گرفته اند برای کمک به شرکت هایی که وضعیتشان مثل هیکو است؛ فکر می کنم اسمش سازمان حمایت از صنایع زیان ده باشد. الان هیکو تحت حمایت این سازمان قرار گرفته، یعنی دوباره

برگشته به دولت تا مشکلاتش حل شود و رونق بگیرد و بعد از آن دوباره واگذار می شود به بخش خصوصی. تا آنجایی که اطلاع دارم، الان شرکت برای ساخت شصت تا ماشین راه سازی، سفارش گرفته و با سرعت پایین مشغول به کار است؛ اما اینکه آینده شرکت چه می شود، معلوم نیست؛ چون در نهایت باید به بخش خصوصی واگذار شود و معلوم نیست این واگذاری درست انجام شود یا نه. مشکل اصلی، قانون خصوصی سازی است که باید اصلاح شود؛ سازمان خصوصی سازی باید درست شود. شما امسال دیدید که شرکت فولاد خوزستان هم این مشکل را دارد. پس این یک بیماری است که در کل کشور ریشه دوانده و باید از اساس اصلاح شود.

۴ در طول ساخت مستند برای شما مشکلی پیش نیامد؟

چند بار دوربین و تجهیزات صدا را گرفتند و هیچ کس هم پاسخگو نبود. سعی می کردیم با طرفندهایی پروژه را جلو ببریم. هیچ نهاد انقلابی و ضدانقلابی هم از ما حمایت نکرد؛ یعنی ما برحسب وظیفه خودمان رفتیم وسط میدان.

آقای کوهی هم چند باری تهدید شد؛ ابتدای کار اصلاً به او اعتماد نمی کردند؛ بعضی وقت ها خود کارگرا می گفتند این نفوذی است؛ از آن طرف هم نیروهای امنیتی به او می گفتند تو برای کجا کار می کنی؟ خب به هر حال چنین قضایی ممکن است برای هر مستند اجتماعی که درگیر مشکلات امنیتی و فرهنگی می شود، پیش بیاید.

۴ فیلم شما در جریان هیکو توانست جریان ساز باشد؟

ببینید شروع کار که با سروصدا های خود کارگرا بود؛ یعنی اگر این سروصدا ها نبود، من هم به فکر ساخت این فیلم نمی افتادم؛ ولی ساخت واکران فیلم «نان گزیده ها» کمک زیادی کرد که این اعتراض ها با زبان هنری و نقدی لطیف در جامعه منتشر شود و تازه آن موقع خیلی ها دنبال این افتادند که اصل داستان چیست. تا قبل از این، مردم شاید در خبرها می شنیدند که مثلاً هیکو فلان مشکل را دارد اما اینکه فیلمی بیاید کل ماجرا را تعریف کند، وجود نداشت و خدا را شکر که «نان گزیده ها» باعث شد جریان مطالبه گری مردمی راه بیفتند. در اکران دانشگاه تهران، یکی از نمایندگان مجلس میهمان ما بود که یکی دو روز بعد از این اکران، در مجلس و پشت تریبون، در حمایت از هیکو فریاد می زد و از مجلس درخواست پیگیری مطالبات هیکو را داشت. خدا را شکر چنین اتفاقاتی به واسطه فیلم افتاد که کارگرا را خیلی خوشحال کرد.



داستان‌هایی از این ملت قهرمان پرور

در خصوص لزوم پرداختن به قهرمان در سینما

محمد علی پور
روزنامه‌نگار

قهرمان‌ها چه کسانی هستند؟ درست می‌گویید: آن‌هایی که برسکو می‌ایستند و مدال بر گردن‌شان آویخته می‌شود. اما این کلمه یعنی «قهرمان» معنایی به وسعت دریا دارد. آدم‌های بی‌شماری را نمی‌شناسیم که قهرمان هستند اما روی سکو نمی‌ایستند. آنها را هر روز در کوچه و خیابان یا شاید وقتی زیرزمین ایستاده‌ایم تا قطار شهری برسد می‌بینیم؛ اما بی‌تفاوت از کنارشان عبور می‌کنیم. آدم‌هایی که کارهای بزرگی می‌کنند یا سال‌ها قبل در یک اتفاق بزرگ نقش‌آفرین بوده‌اند، قهرمان‌های ملی ما هستند حتی اگر در این ۴۰ سال بعد از انقلاب به آنها حداقل در فرهنگ و هنری مهربی کرده باشیم. در این یادداشت و چند مطلب دیگری که در نشریه جشنواره مردمی فیلم عمار از بنده حقیر می‌خوانید، مقایسه‌های زیادی بین خودمان و کشورهای غربی را خواهید دید. یعنی اگر بخوایم دقیق‌تر بگوییم، با توجه به ساختار و موضوع جشنواره مردمی فیلم عمار، بین تفاوت‌های خودمان و هالیوود کنکاش می‌کنیم تا بدانیم در عرصه فیلم و سینما (داستانی یا مستند، کوتاه یا بلند) چه فرصت‌هایی را سوزانده‌ایم. انتخاب هالیوود به عنوان مرجع دوم در این قیاس، تعمدی ست. نه به خاطر اینکه آنجا هالیوود است؛ به خاطر اینکه ایالات متحده آمریکا و سینمایش برای سینماگرهای ما همه چیز هستند. خودمان را با آنها می‌سنجیم. درحالی‌که تلاشی برای پیشرفت نمی‌کنیم. خودمان و ظرفیت‌های مان را در اختیار آنها قرار می‌دهیم درحالی‌که حداقل کار ممکن را انجام نمی‌دهیم؛ از آنها یاد نمی‌گیریم که برای اشاعه فرهنگ، ارزش‌هایمان و هر چیزی که تصور می‌کنیم درست است، از ابزار هنر استفاده کنیم.

یکی از نکات برجسته در سینمای هالیوود، قهرمان محوری ست. قهرمان‌هایی از جنس انسان یا فراتر از انسان. این قهرمان می‌تواند یک مادر باشد که نمی‌خواهد اجازه دهد خون دخترش با کم‌کاری‌های پلیس، پای مال شود. از دل همین قصه فیلم تحسین‌شده «۳ بیلورد خارج از لینینگ، میزوری» متولد می‌شود. یا قهرمان دیگر در همین سینما، مأمور زن آژانس اطلاعات مرکزی آمریکاست که بیش از یک دهه به دنبال شکار کردن «اسامه بن لادن» می‌گردد و در آخر کار در «۳۰ دقیقه پس از نیمه شب» او را خلاص می‌کند. با این دو مثال، دیگر نیازی هست از «نجات سرباز رایان» صحبتی کنیم؟

حالا بیایید به خودمان بپردازیم و هزاران سوزه بکرو ناب که در بی‌توجهی فرهنگی و هنری در جامعه‌مان می‌سوزند. سوزه‌هایی که قربانی این هنر جشنواره‌پسند می‌شوند و آدم‌های صاحب‌نام که اتفاقاً منتقدان صریح‌اللهجه شرایط کشور هستند سراغی از

آن‌ها نمی‌گیرند چون دغدغه‌ای برای ارتقای فرهنگ انقلاب اسلامی ندارند. حتی در میان کارهایشان نمی‌شود دغدغه ایران را جستجو کرد. در صورتی‌که این دغدغه (قهرمان‌های تاریخ ایران) وجود داشت، الآن باید چندین فیلم از آرش و رستم و سهراب و قصه‌های شاهنامه ساخته شده بود. یا تاریخ پادشاهان سال‌های دور را بر پرده‌های سینما می‌دیدیم. اما چنان گرفتار کلیشه‌های روشنفکری هستیم که اصلاً به موضوع‌ها و سوزه‌های دیگر فکر نمی‌کنیم.

زمانی که هوایم‌ای ماهان از باند فرودگاه مهرآباد تهران بلند شد تا تیم پزشکی و کمک‌های دارویی مورد نیاز را به مردم یمن برساند، قرار بود در فرودگاه صنعا بنشیند و بعد از تخلیه محموله دارویی، مجروحان را به تهران منتقل کند. کاپیتان بهزاد صداقت‌نیا خلبان آن پرواز بود که اگر سعودی‌ها جرئت انهدام هواپیما را داشتند، می‌توانست یک پرواز بدون بازگشت باشد. هواپیما از مرز

هوابی عمان وارد حریم مرزی یمن شد و مسیرش را به سمت فرودگاه صنعا ادامه داد. اما دو جنگنده سعودی آمدند تا با تهدید خلبان پرواز ایرانی، مانع فرود هواپیما شوند. زمانی‌که کاپیتان صداقت‌نیا به تهدیدهای خلبان‌های سعودی پشت بیسیم توجهی نکرد، آنها اقدام به

بمباران باند فرودگاه صنعا کردند. حتی یک مرتبه بمباران باند فرودگاه نتوانست تیم پرواز ایرانی را از فرود در پایتخت یمن منصرف کند. برای همین هواپیماها برگشتند و باقی‌مانده باند را هم از بین بردند.

در یک پاراگراف از اتفاقی نوشتم که زمان زیادی از وقوع آن نمی‌گذرد و اگر هر کجای دیگر اتفاق می‌افتاد، سوزه کارگردان‌های صاحب‌نام سینما می‌شد. اما از آنجایی‌که هنری قهرمان سوز داریم، ترجیح می‌دهیم فیلم تخیلی «Flight» دنزل واشنگتن را ببینیم و برای آن قصه، کف بزنیم. با همین نگاه از کنار «ایستادگی در آسمان» می‌گذریم.

کم‌تر از سه ماه دیگر پا می‌گذاریم به دهه پنجم عمر انقلاب اسلامی و شاید به اندازه تمام تاریخ دور و درازمان، وقایعی در این چهل سال اتفاق افتاده که می‌توانیم ادعا کنیم یک ملت قهرمان پرور هستیم. ملتی که می‌خواهد روی پای خود بایستد. ملتی که از کوران ترورهای خون‌آلود منافقین در دهه شصت، هشت سال جنگ تحمیلی،

تحریم‌های اقتصادی ظالمانه و یک‌جانبه، بحران‌ها و فتنه‌های سیاسی عبور کرد تا برسد به نقطه‌ای که امروز در آن ایستاده است. برای یافتن قهرمان‌هایمان باید ابتدا به این باور برسیم که آن‌ها لزوماً آدم‌های پولادین نیستند. بشری هستند شبیه من و شما با همین آناتومی بدنی اما در یک بزرگه حساس، تصمیمی بزرگ گرفتند. کسانی که خودشان را باور کردند و فهمیدند که سوای دولت و نظام، هر شهروندی باید سهم خود را برای بهبود اوضاع ادا کند؛ مثل اعضای یک خانواده که زیر یک سقف زندگی می‌کنند و هر کدام‌شان نقشی برای ایفا کردن دارند.

می‌خواهم چند مثال عینی برایتان بزنم تا متوجه شویم که ما حقیقتاً یک ملت قهرمان پرور هستیم. اما در دنیای واقعی قهرمان‌ها شغل به دوش نمی‌اندازند. آن‌ها تأثیری می‌گذارند؛ امیدبخش هستند. گاهی این داستان‌ها هستند که قهرمان را در دل جای داده‌اند و نمی‌شود ما به ازای برای‌شان پیدا کرد. اما داستانی که تعریف می‌کنند، بیدارکننده یک حقیقت خفته می‌شود. مثل «آقا موسی» در لاتاری که قصه غیرت را می‌گوید. الهام‌بخش خواهند بود.

برخی می‌گویند ۳۰ سال بعد از پایان جنگ، پرداختن به قصه‌های دفاع مقدس دیگر معنا ندارد. باید به آنها که منتظرند یک فیلم دفاع مقدسی ساخته و اکران شود تا شدیدترین حمله‌ها را متوجه آن کنند گفت که ۷۲ سال از پایان جنگ جهانی دوم می‌گذرد اما هنوز فیلم‌هایی با موضوعات مرتبط به آن جنگ ساخته می‌شود و برای جوامعی که زخم آن نبرد و نبرد پیش از آن را چشیدند محترم است. آن جنگ که فقط جنگ بود و خون‌ریزی، اینطور مورد تفقد قرار می‌گیرد و طرف پیروز هر چند وقت یک‌بار آن را در دل مخاطبان جهان زنده نگه می‌دارد.

بالین نگاه، جنگ ۸ ساله ما که جنگ نبود، دفاع بود باید از گردونه هنر حذف شود؟ آنقدر سوزهای بکر در دل این مفهوم مقدس وجود دارد که اگر کسی خواستار پرداختن به آنها باشد سال‌ها کار برای انجام دارد؛ مثل قصه تخریب‌چی‌ها، تدارکات‌چی‌ها و پزشکان بیمارستان‌های صحرایی که برای

هر کدام از اینها و آنهایی که عنوان نکردم می‌شود فیلم‌های زیادی ساخت. در همین قصه‌های جنگی می‌شود فهمید آدم‌های معمولی قهرمانند. پیشنهاد می‌کنم مستند «نشانی» که اصغر بختیاری ساخته را حتماً ببینید تا قهرمان بودن آدم‌های معمولی جنگ برای‌تان مسجل شود.

قهرمان‌ها فقط به دوران جنگ و انقلاب خلاصه نمی‌شوند و اصولاً نمی‌خواهم بگویم فقط آنهایی که جنگیدند شایسته توجه هنر هستند. آن جوانی که کمر همت می‌بندد برای تبدیل کی «دشت آدم‌خوار» به باغ پسته و برای مردم یک منطقه کارآفرینی می‌کند نیز قهرمان است و باید او و دست‌آوردی که برای کشور داشته است به تصویر کشیده شود.

عمار سعی دارد آنچه که اهل هنر روشنفکری به آن نمی‌پردازد را زنده نگه دارد. سوزه‌های ناب و ناشناخته‌ای که برای خودشان قصه‌های بزرگی دارند و پس از اکران مستندها یا فیلم‌های کوتاه داستانی در جشنواره، تازه کارکرد اصلی این رویداد شروع می‌شود. اکران‌های مردمی در سراسر کشور. حتی در آن نقاطی که مردم با سینما غریبه هستند، یک لپ‌تاپ و یک ویدئو پرزگتور می‌شود بزرگ‌ترین سینمای جهان برای بچه‌های یک روستای محروم در کرمان. بچه‌هایی که باید بدانند در گوشه و کنار این کشور آدم‌هایی هستند که قهرمانند و اتفاق‌های بزرگی را رقم می‌زنند. این تماشا کردن‌ها می‌تواند در دل بچه‌های ایران، بذر امید به فردا و اعتقاد را بکارد. البته اعتقاد مردمی که در مناطق محروم و کم‌برخوردار زندگی می‌کنند از بخشی از مردم کلان‌شهرها که امکانات بیشتری دارند، محکم‌تر است.

شاید سید کاظم سیادت‌ی جانباز باشد، دو دستش از مچ قطع شده و یک چشم ندارد؛ اما او یک الگو برای جوان ایرانی است. او که اورست را فتح کرده و ده‌ها حکم قهرمانی و مدال در رشته‌های شنا و کوهنوردی دارد. دست ندارد اما هر روز دو چرخه سوار می‌شود. سید کاظم شاید قطع عضو باشد و جهان را با یک چشم ببیند، اما با همان دو پای سالمی که دارد دنیا را فتح کرده است. رسالت عمار این است که روشننگر باشد. فیلم‌های ارزشمندی که سعی می‌کنند امید را گسترش دهند و نشان‌دهنده حقیقت‌های ایران اسلامی باشند را دور کشور بگردانند تا آنهایی که دسترسی به سینمای غرب‌زده ما ندارند، بدانند که از جبهه انقلاب دور نیستند و جوان‌هایی هستند که هنرشان را به پای این خاک ریخته‌اند.

فیلم شناخت ملت قهرمان



روزگار اکبر

آقای «اکبر محمدزاده»، روشن دل ایلامی است که از سرطان و مشکل کلیوی نیز رنج می برد. با وجود این مشکلات، هیچ گاه کارش را متوقف نکرد و همیشه کوشید. اکنون نیز با وجود اینکه پا بر سن گذاشته و پنج فرزند دارد، به شالی کاری و پرورش مرغ مشغول است.

کارگردان: قدرت باقری

سال تولید: ۱۳۹۵

مدت زمان: ۳۰ دقیقه

تهیه کننده حقوقی: سیمای مرکز ایلام



ایستادگی در آسمان

هوایمایی از ایران برای کمک رسانی دارویی و پزشکی به سمت «صنعا»، پایتخت یمن پرواز می کند. جنگنده های «سعودی» سعی دارند با تهدید، از فرود آمدن هوایما جلوگیری کنند؛ ولی با عزم راسخ خلبانان ایرانی رویه رو می شوند و باند فرودگاه را بمباران می کنند. ایرپاس ایرانی، موفق به فرود نمی شود و به کشور بازمی گردد.

کارگردان: علی طادی

سال تولید: ۱۳۹۴

مدت زمان: ۲۰ دقیقه

تهیه کننده حقوقی: مرکز مستند سفیر فیلم



پهلوان تلگرد

«سید محمدعلی جعفری» پیرمرد ۹۰ ساله ای است که همچنان به صورت حرفه ای ورزش می کند. پدر سید محمدعلی در واقعه کشف حجاب رضاخانی شهید شده. خود او نیز در جنگ تحمیلی حضور داشته و پدر شهید نیز هست. مستند «پهلوان تلگرد» برگی از خاطرات زندگی این ورزشکار را مرور می کند.

کارگردان: محسن اسلام زاده

سال تولید: ۱۳۹۵

مدت زمان: ۲۶ دقیقه

تهیه کننده حقوقی: شهرداری مشهد



فتح دنیا فقط با دو پا

«سید کاظم سیادت» از جانبازان دفاع مقدس است که دو دستش را از مج و یک چشم خود را از دست داده. او با این وضعیت جسمانی، در چندین رشته ورزشی مدال قهرمانی دارد و اکثر قله های جهان را فتح کرده. مستند «فتح دنیا فقط با دو پا» ماجرای پهلوانی و قهرمانی این جانباز است.

کارگردان: محمدرضا حاج محمد حسینی

سال تولید: ۱۳۹۵

مدت زمان: ۱۲ دقیقه

تهیه کننده: محمدرضا حاج محمد حسینی



نشانی

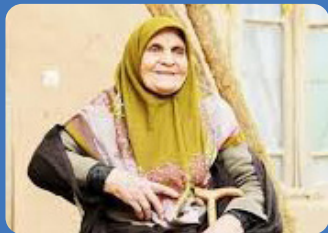
قبل از عملیات «کربلای پنج» تعدادی از رزمندگان، وصیت نامه خود را برای خانواده هایشان ارسال می کنند؛ اما این نامه ها به دلایل امنیتی هرگز به دست صاحبان شان نرسید. پس از گذشت سالیان دراز از جنگ، اصغر بختیاری در این مستند تلاش کرده تا این نامه ها را به مقصد برساند و برگه از تاریخ را برایشان ورق بزند.

کارگردان: اصغر بختیاری

سال تولید: ۱۳۹۴

مدت زمان: ۲۸ دقیقه

تهیه کننده حقوقی: سازمان هنری رسانه ای اوج



خیرالنساء

با شروع جنگ تحمیلی، خیرالنساء گروهی از زنان را سازمان دهی می کند تا برای رزمندگان جبهه، نان بپزند. خیاطی، پخت مربا و کلوچه، از جمله کارهای آنها بود. هنوز هم با وجود اینکه خیرالنساء بیش از ۹۲ سال سن دارد، برای رزمندگان جبهه مقاومت در سوریه نان می پزد و دستکش می بافت.

کارگردان: علیرضا باغشنی

سال تولید: ۱۳۹۵

مدت زمان: ۲۵ دقیقه

تهیه کننده حقوقی: مدرسه سینمایی عمار



سربه راه

در سال های دفاع مقدس، به دلیل ملاحظات امنیتی و اطلاعاتی، اعزام دانشجویان پزشکی بدون هماهنگی و اطلاع قبلی انجام می شد. کار داستانی «سربه راه» روایتگر پزشکی است که با وجود مشکلات فراوان، مجبور می شود تا خانواده را رها کرده و به جبهه برود.

کارگردان: امیر داسارگر

سال تولید: ۱۳۹۶

مدت زمان: ۲۲ دقیقه

تهیه کننده حقوقی: خانه فیلم داستانی انقلاب اسلامی



داستان آینده

مرحوم دکتر «سعید کاظمی آشتیانی» در سال ۱۳۷۰ پژوهشگاه رویان را تأسیس کرد. در سال های حضور مرحوم آشتیانی، این مرکز تا حد زیادی پیشرفت کرد. به حدی که حتی برخی از اساتید دانشگاهی هم آن را غیرواقعی می دانستند. این مستند روایتی از تلاش های مجاهدانه مرحوم آشتیانی در پژوهشگاه رویان است.

کارگردان: محمد حبیبی منصور

سال تولید: ۱۳۹۵

مدت زمان: ۳۵ دقیقه

تهیه کننده حقوقی: مرکز آفرینش های هنری بسیج

داستان خوب؛ فیلم خوب

در خصوص توجه به سینمای اقتباسی در ایران



محسن صالحی خواه

روزنامه‌نگار

هر سال که مراسم اهدای جوایز اسکار فرا می‌رسد، دو فیلم‌نامه‌نویس آن شب با خودشان دو مجسمه طلایی به خانه می‌برند؛ یکی برای فیلم‌نامه اقتباسی (Adapted screenplay) و دیگری برای سناریوی غیراقتباسی (Original screenplay). الهام گرفتن از آثار ادبی یعنی رمان‌ها، نمایشنامه‌ها، زندگینامه‌ها و خاطرات یکی از راه‌های بیست تا فیلم‌های بهتری ساخته شود. در دنیای غرب یا هر اسم دیگری که برایش می‌گذاریم، کتاب یکی از ابزارهای اساسی و بنیان‌های جاف‌افتاده فرهنگ است. به خاطر بازاری که دارد، برای بخشی از افرادی که دست به قلم هستند، نویسندگی یک شغل خوب محسوب می‌شود. بخش زیادی از دنیای سرگرمی مربوط به کتاب و محصولات است که از داستان‌ها متولد می‌شوند. روزنامه‌نگاران بزرگ را با کتاب‌هایشان می‌شناسند. سیاستمداران با شروع دوران بازنشستگی برای فرار از فراموش شدن در جامعه و کسب درآمد، خاطرات دوران فعالیت‌شان را مکتوب و عرضه می‌کنند. می‌نویسند تا تجربیات‌شان را به نسل بعد و جامعه‌شان منتقل کنند و می‌نویسند که در یادها و تاریخ بمانند. بزرگ‌ترین قهرمان‌های خیالی یا واقعی از دل کتاب‌ها بیرون می‌آیند. جدای از طبقه نخبان سیاسی، علمی و دیگر عرصه‌ها، کتاب نقش مهمی در فرهنگ عام مردم دارد. به‌طوری‌که بخشی از دنیای سرگرمی در قالب‌های مختلف بر کتاب استوار است. مثلاً ابرقهرمان‌ها، بخشی از فرهنگ مردم آمریکا هستند. سال‌هاست که فیلم‌های ابرقهرمانی با اقتباس از کتاب‌ها ساخته می‌شود. بازی‌های ویدئویی براساس این فیلم‌ها برای پلتفرم‌های مختلف عرضه می‌شوند. لباس‌هایی با نشانه‌های آنها فروخته می‌شود و بچه‌ها با اسباب‌بازی‌های مرد آهنی و رفاقیش، خودشان را سرگرم می‌کنند. حتی هر سال رویداد بزرگی با عنوان کامیک‌کان برگزار می‌شود که اختصاص دارد به این فیلم‌ها و شخصیت‌ها. خواستگاه تمام این ابرقهرمان‌ها، کتاب‌های مصور یا کمیک‌استریپ‌هایی‌ست که ریشه‌شان به سال‌های جنگ جهانی دوم و پیش از آن برمی‌گردد. یک دنیای موازی با جهان حقیقی از دل این کتاب‌ها بیرون آمده و میلیارد‌ها دلار گردش مالی را رقم می‌زند. این دید فقط منحصر به آمریکا نیست. در واپسین سال‌های قرن گذشته میلادی «جی.کی. رولینگ» نویسنده بریتانیایی که امروز تمام دنیا او و دنیایش را می‌شناسند،

دست به قلم برد و شخصیت پسر یتیم جادوگر را خلق کرد. شخصیتی که هوادارانش ابتدا او را از بین خطوط کتاب چاپ شده توسط انتشارات گمنام «بلومزبری» پیدا کردند؛ اما راهش را به پرده نقره‌ای سینما پیدا کرد. درخصوص ارتباط کتاب با سینما در سطرهای بعد بیشتر می‌نویسم اما این مثال را از این جهت زدم که این کتاب‌ها و محتوایشان سفیر فرهنگ مردم‌شان هستند. معیارهایی که برای مردم اهمیت دارد یا شناخته شده هستند را حتی فراتر از مرزهایشان رواج می‌دهند هم فرهنگی که در سرزمین‌شان حاکم است را تثبیت می‌کنند. خواننده انگلیسی که کتاب‌های «جی.آر.آر. تالکین» را دست می‌گیرد، خواهی نخواهی فرهنگ مردم انگلستان را در قالب آن دنیای خیالی فانتزی لمس می‌کند. یا مخاطب کتاب‌های «جرج اورول»، خودش را دشمن کمونیست‌های پشت دیوار آهنین می‌یابد. این کتاب‌ها و صدها نمونه مشابه دیگر، سفیران فرهنگی هستند که از دل آن بیرون می‌آیند و البته هیچ‌کدام از این نویسنده‌ها متهم به این نمی‌شوند که سفارشی‌نویس هستند. به نظر من کتاب ایستگاه اول تولید مفاهیم فرهنگی است. برای اثبات این ادعا نیز می‌شود ادله را پشت سر هم ردیف کرد. بسیاری از تولیدات فرهنگی براساس کتاب‌ها ساخته شدند. درواقع کتاب ایستگاه اول و نخستین حلقه زنجیر است. «آگاتا کریستی» نویسنده شهیر انگلیسی «هرکول پوارو» کارگاه محبوب بلژیکی و «خانم ماری» زن کنج‌کاو اهل روستای «سنت ماری مید» را بین سال‌های ابتدایی تا میانه قرن بیستم خلق کرد و لقب ملکه جنایت را به خود اختصاص داد. همان‌طور که «سر آرتور کانن دویل» یکی دیگر از کارگاه‌های محبوب دنیای ادبیات جنایی را در آخرین سال‌های قرن ۱۹ به وجود آورد. شاید سر آرتور زمانی که حق نشر اولین داستان شرلوک هلمز را به قیمت ۲۵ پوند استرلینگ در سال ۱۸۸۷ واگذار کرد، مصوری نداشت که روزی تمام دنیا این کارگاه مشاور را بشناسند و بارها کتاب‌هایش را بخوانند و فیلم‌ها و سریال‌هایی که از آن اقتباس شده بود را ببینند. همین اتفاق برای داستان‌های «آگاتا کریستی» نیز افتاد و آخرین فیلم اقتباس شده از داستان «قتل در قطار سریع‌السیر شرق» در سال ۲۰۱۷ اکران شد. با نگاهی به فروش و میزان محبوبیت فیلم‌ها و سریال‌هایی مثل ارباب حلقه‌ها، بازی تاج

و تخت، نارنیا، هری پاتر، راز داوینچی و دیگر آثار ساخته شده از کتاب‌های دن براون، بینوایان، دور دنیا در هشتاد روز یا وقایع‌نگاری یک مرگ از پیش اعلام شده (ساخت سال ۱۹۸۷ میلادی در فرانسه براساس داستانی به همین نام از گابریل گارسیا مارکز) و ده‌ها عنوان دیگر می‌شود فهمید که کتاب، نقطه خوبی برای شروع تولید یک فیلم یا تولیدات فرهنگی است. رمان‌هایی که متعلق به گونه‌های مختلف داستانی اعم از فانتزی تا جنایی و علمی، تخیلی هستند. نسبت کتاب‌ها با دیگر عرصه‌های هنر در بیرون از مرزهای ما مشخص است اما در ایران معلوم نیست چرا سینما گرایمان که متعلق به قشر روشنفکر هستند، نیم‌نگاهی به کتاب‌های نویسندگان ایرانی ندارند. در تمام این سال‌ها نه فقط بعد از انقلاب، حتی در دوران پهلوی واردکننده کالای فرهنگی بودیم و بیشتر تولیدات فرهنگی مان، تحت تأثیر دنیای بیرون است. نگاه هنرمندان سینما و تلویزیون و به‌طور مشخص، نویسندگان و تهیه‌کنندگان باید به سمت بازار نشر و کتاب‌های ایرانی حرکت کند که در نهایت هر دو طرف، سود این نگاه را خواهند برد. سینماگرا از خلاقیت نویسندۀ خاطرات یک شخص حقیقی یا رمان‌نویسی که از تخیلش بهره می‌برد استفاده می‌کند و در مقابل نویسنده ایرانی ترغیب می‌شود تا کتاب بهتری بنویسد. در این صورت، بازار نشر هم در ایران می‌تواند تحول را به چشم خود ببیند. زیرا کتاب خوب از دل فرهنگ خودمان نوشته می‌شود و زمانی که فیلم یا انیمیشن براساس آن کتاب ساخته شود، می‌تواند زمینه‌ساز رونق گرفتن کالاهای فرهنگی دیگری مثل لوازم التحریر، پوشاک، بازی‌های رایانه‌ای و چیزهای دیگر شود که شاید در حلقه‌های یک زنجیر هستند؛ زنجیر فرهنگ ایرانی که حلقه اول آن کتاب خوب است. پیش‌تر گفتیم که نگاه سینماگران به نویسندگان و فعالان ادبیات باعث تشویق اهالی قلم می‌شود. باعث می‌شود تا نویسندگانی که به این مسئله تردید دارند، وارد یک ژانر فراموش شده شوند و گوشه ذهن‌شان این باشد که اگر اثر خوبی خلق کنند، می‌توانند راه خود را به سرزمین هنر هفتم باز کنند. نمی‌شود یک گوشه ایستاد، در صفحه‌های مجازی از خواندن کتاب صحبت کرد ولی وقتی پای عمل می‌رسد، بچسبیم به کلیشه‌های قدیمی. در زمینه اقتباس،



به نظر من کتاب ایستگاه اول تولید مفاهیم فرهنگی است. برای اثبات این ادعا نیز می‌شود ادله را پشت سر هم ردیف کرد. بسیاری از تولیدات فرهنگی براساس کتاب‌ها ساخته شدند. درواقع کتاب ایستگاه اول و نخستین حلقه زنجیر است

بی‌توجهی اهل هنر به کتاب‌ها محدود به یک حوزه و دو حوزه نمی‌شود. جلال آل احمد، جمال‌زاده، نادر ابراهیمی و ایکس و ایگرگ لق‌لقه زبان اهل هنر هستند اما نگاه به آثار آن‌ها هم برای نوشتن فیلم‌نامه وجود ندارد. ابتدا به شاخه دیگر هنر اشاره کردم تا نظرم راجع به لزوم نگاه به کتاب‌های دفاع مقدس برای اقتباس، من را متهم به تندروی نکند. معتقدم که باید نگاهی جامع به کتاب‌های نویسندگان ایرانی داشت. اما از نهادهایی که بودجه برای کار فرهنگی در حوزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس دارند انتظار می‌رود به جای پر کردن گزارش کارهای بی‌ثمر، نگاهی به کتاب‌های این حوزه داشته باشند. کتاب‌های خوب در حوزه دفاع مقدس و ادبیات انقلاب لزوماً آنهایی نیستند که در تیراژهای چند هزار تایی با سرمایه دولتی چاپ و عرضه می‌شوند. هر کتاب قطوری حتماً یک کتاب خوب در ادبیات پایداری نیست. یک کتاب ۱۶۸ صفحه‌ای با نام «مجتهد بی‌نشان» که قصه شهادت آیت‌الله شیخ محمد صدوق به دست ساواک در سال‌های آغاز نهضت امام خمینی (ره) را روایت می‌کند، داستان زیادی در دل خود دارد. کتابی که مانند اسمش بی‌نشان باقی مانده است. کتاب‌های زیادی در حوزه دفاع مقدس هستند که ظرفیت به تصویر کشیده شدن را دارند؛ از رمان‌ها گرفته تا مجموعه‌های خاطرات و تاریخ شفاهی از رزمندگان و فرماندهان. کتاب خودم را مثال می‌زنم که طی چهار ماه به چاپ دوم رسید. «جندی مگلف؛ خاطرات اسارت یک محافظ» که یک پروژه تاریخ شفاهی درباره سردار حسین اصغری بود. او تنها عضو سپاه حفاظت انصارالمهدی (عج) بود که در دوران دفاع مقدس به اسارت درآمد. جندی مگلف را پیشنهاد نمی‌کنم به این دلیل که نویسنده آن هستم. کتاب‌خوان‌ها قضاوت می‌کنند که این کتاب خوب است یا نه. سخن درباره سوز و راز و آن است که یک داستان خاص را در دل جنگ روایت می‌کند. کتاب‌های زیادی هستند که باید به آنها نگاه شود و چه بهتر که این نگاه و حمایت، فقط از سوی سازمان‌ها و نهادهای حاکمیتی نباشد. باید باور کنیم آنهایی که جنگیدند، برای تمام مردم جنگیدند و آن دوره از تاریخ ما فقط متعلق به قشروامت حزب... نیست. ما آرزو می‌کنیم که مردم ایران روزی کتاب‌خوان‌ترین مردم دنیا شوند. برای رسیدن به آن باید نگاه‌مان را تغییر دهیم. مردمی که دوست دارند فیلم‌های خوب ببینند، به دنبال رونق گرفتن سینمای اقتباسی پایشان به کتاب‌فروشی‌ها هم باز می‌شود و این چرخه می‌تواند برای همیشه ادامه داشته باشد.



پزشک پرواز

«پزشک پرواز» خاطرات دکتر «محمدتقی خرسندی آشتیان» از رویدادهای ناگفته‌ای است که برای گروه پزشکی‌اش در مناطق عملیاتی ۸ سال دفاع مقدس روی داده است. «فاطمه دهقان نیری» نیز این اثر را در ۱۷۸ صفحه نگاشته است.



جندی مکلف

«جندی مکلف» خاطرات اسارت «حاج حسن اصغری»، به قلم «محسن صالحی‌خواه» در ۲۶۸ صفحه است؛ که در سال ۱۳۹۷ به چاپ رسید. روایت صالحی‌خواه از سال‌های اسارت اصغری، مخاطب را با اطلاعات حیاتی قهرمان داستان آشنا می‌کند و تکاپوی او را در ایجاد و حفظ هویت جعلی در اردوگاه‌های رژیم بعث نشان می‌دهد.



آن بیست و سه نفر

«آن بیست و سه نفر» روایت اسارت گروهی از نوجوانان ایرانی در خلال عملیات بیت‌المقدس است؛ که به قلم «احمد یوسف‌زاده» در ۳۰۴ صفحه و در ۴ فصل اصلی، نگارش یافته است. توصیف‌های نویسنده در عین شیوایی قلم، خواننده را به فضای مخوف زندان‌های رژیم بعث عراق می‌برد و با ایجاد تعلیق در داستان، فراز و فرودهای این گروه از اسرا را با ابزار زبان، به تصویر می‌کشد.



تندبادی از کویر

حکایت سرداران، مجموعه‌ای پنج جلدی است که یک مجلد از آن با عنوان «تندبادی از کویر» به زندگی شهید «میرقاسم میرحسینی» اختصاص یافته است. «حسین نیری» با نگارش این کتاب ۶۴ صفحه‌ای که در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده، به جذب مخاطب نوجوان اهتمام ورزیده است.



مجتهد بی نشان

«مجتهد بی نشان» نگاشته «محمد رضا صدوق» در باب مجاهدت‌های شهید «آیت‌الله محمدصادق صدوق گلپایگانی» در سال‌های مبارزه علیه رژیم طاغوت است که در ۱۱۰ صفحه به سال ۱۳۹۴ منتشر شده است. کتاب مشتمل بر خاطرات نزدیکان آن شهید از باورها و رفتارهای این روحانی اهل شهرستان گلپایگان است؛ که به دست ساواک به شهادت می‌رسد و تاکنون نیز نشانی از مرقد وی وجود ندارد.

قهرمانان محورک



پوتین‌های ساق بلند

«پوتین‌های ساق بلند» روایتی از روابط انسانی رزمندگان دوران دفاع مقدس در قالب متن‌های کوتاه به همراه تصاویر است؛ «قاسم عباسی» که خود از رزمندگان گردان تخریب لشکر ۲۷ محمد رسول الله بوده، این اثر را اولین بار در سال ۱۳۸۸ و در ۲۲۰ صفحه نیز به زیر چاپ برده است.



اکیب حاج هادی

«جعفر کاظمی» در این اثر، بیش از ۱۸۰ خاطره از ایثارگران جهاد پشتیبانی شهرستان ورامین را در ۴۱۲ صفحه به سال ۱۳۹۲ به رشته تحریر درآورده است؛ که فضای پشتیبانی از جبهه‌های حق علیه باطل را در میان صنوف و اقشار مختلف مردم به تصویر می‌کشد. حاج «هادی جنیدی»، شخصیتی است که با جمع کردن تعدادی از داوطلبین مردمی در امر تدارکات مناطق عملیاتی شناخته می‌شود؛ این اثر، بخشی از فعالیت‌های گروه حاج هادی را به مخاطب می‌شناساند.



عملیات فریب

«عملیات فریب» خاطرات شهید «اسدالله قاضی» به قلم برادرش «مرتضی قاضی» است؛ که آن را مبتنی بر دفترچه خاطرات شهید و دوستانش از حضور در عملیات والفجر ۸ در ۳۳۴ صفحه و به سال ۱۳۹۴ نگاشته است. داستان در فضای سال ۱۳۶۴ و حول محور انجام عملیات فریب، قبل از انجام عملیات والفجر ۸ رقم می‌خورد.



قهرمان امروز جامعه ایرانی یک فرد برگزیده، استثنا و منتخب نیست. کسی است که در اندازه توان و بضاعتش تکلیفش را ادا کرده است. دانشمندی که برای پیشرفت علمی کشور تلاش می‌کند، پیرزنی که در پشت جبهه جنگ، نان می‌پزد یا شال و کلاه و دست‌کش می‌بافد، دکتری که از مسئولیت‌های وزارت خانه‌ای چشم‌پوشی می‌کند، راهی آفریقا می‌شود تا مستضعفین سیاه‌پوست را درمان کند. همگی قهرمان‌اند چون در ذات تمام کنش‌هایشان، تکلیف محوری است و این خصلت مهم ملت قهرمان است.

کار نشد ندارد!

گفت‌وگو با مجید مددی سوژه مستند مرد و مزرعه

«مجید مددی متولد ۱۳۵۰ در اراک متولد شد. فارغ‌التحصیل مهندسی شیمی است. از کودکی تاکنون در منطقه سنجان اراک زندگی کرده و به فراخور اتفاقاتی که برایش می‌افتد زندگی‌اش دچار تغییرات ناخواسته‌ای می‌شود. مددی سوژه مستند «مرد و مزرعه» است و دقایقی پای حرف‌های او نشستیم.»

زنان پشتیبان؛ از جنگ تا بعد از جنگ

گفت‌وگو با «نرگس عسگری» سوژه مستند «مهرافزا»

«نرگس عسگری» سوژه مستند «مهرافزا» متولد ۱۳۴۳ و فارغ‌التحصیل رشته ریاضی در مقطع دیپلم است. در حال حاضر مشغول به فعالیت در خیریه «محبان زهرا(س)» بوده که مؤسس آن خانم «مهرافزا» است. این خیریه از زمان انقلاب و برای پشتیبانی از جبهه ایجادشده بود که با گذشت زمان فعالیت‌های خود را گسترش داده. متن زیر بخشی از گفت‌وگو با او است:

خیریه «محبان حضرت زهرا (س)» چگونه تشکیل شد؟

خیریه «محبان حضرت زهرا(س)» از سال ۱۳۵۸ به‌منظور پشتیبانی از جبهه‌های جنگ تشکیل شد و مادرهای ما و «خانم مهرافزا» فعالیت جهادی خود را در آنجا شروع کردند. این‌ها شروع کردند به پشتیبانی و کمک به جبهه، به این صورت که در تنور نان می‌پختند و برای جبهه‌ها ارسال می‌کردند. همچنین آن‌هایی که بلد بودند رشته، مُربا و رُب درست کنند، این‌ها را برای جبهه تهیه می‌کردند. همین‌طور آجیل بسته‌بندی می‌کردیم و برای جبهه ارسال می‌کردیم.

خودتان هم در زمان جنگ از این دست فعالیت‌های پشتیبانی انجام می‌دادید؟ بلافاصله بعد از جنگ این ساختمان پیش‌آهنگی، شد دفتر جهاد کشاورزی که ما روزهای جمعه می‌رفتیم کمک به روستاهای اطراف برای درو کردن گندم و میوه‌چینی. ما روزهای جمعه یا پنجشنبه از خود جهاد کشاورزی ماشین تهیه می‌کردیم و می‌رفتیم

آنجا برای کمک به کارگرهای میوه‌چین. ما این میوه‌ها را بسته‌بندی می‌کردیم و با کامیون برای جبهه‌های جنگ ارسال می‌شد. بعد از آن چندین بار مادرم با «خانم مهرافزا» و با خانم‌های مرحومه دیگر و چند تا از آقایان یک کاروان تشکیل دادند و در ایام عید برای پتوشویی و کمک به مجروحین و حتی شست‌وشوی لباس رزمندگان به جبهه رفتند. این گروهی که این فعالیت‌ها را انجام می‌دادند چند نفر بودند؟

تقریباً سی نفر بودند. بعد جنگ این گروه به مناطق اطراف تهران نیرو می‌فرستادند تا به بچه‌های روستاها قرآن، خیاطی و... آموزش دهند. بعد از آن وسعت کار را کمی بیشتر کردند، دوشنبه ماشین می‌آمد خیریه و ما می‌رفتیم روستاهای مختلف، هر هفته به یک روستا سر می‌زدیم و کلاس خیاطی و قرآن برایشان می‌گذاشتیم. البته این‌ها همه با مسئولیت و ریاست مرحومه «خانم مهرافزا» بودند نه شخص دیگر. او ۵ / ۶ / ۸۸ به رحمت خدا رفت.

چه اتفاقی می‌افتاد و با چه هدفی این خانم‌ها

یک مقدار این جا سرگرم باشد و خاک بازی کند. هم خودش سرگرم است و هم حرص بیخودی درخت‌ها را نمی‌خورد. پنج شش متر که کندم گفتند خب بس است دیگر، می‌توانی بنشیننی اینجا و یک تختی بگذاری. گفتم نه، قبر که نیست باید بزرگ بکنی که یک چیزی بشود. من یک عادت دارم؛ همیشه که اگر چیزی را بهم بگویند که نمی‌توانی، حتماً درستش می‌کنم. واقعاً کاتالیزور من این است که بهم بگویند تو نمی‌توانی این کار را بکنی. دو سه ماه قسمت مرکزیش را کندم، خیلی مرتب شد. سال بعدش دوباره زمستان از سمت چپ یک دانه دیگر حفزه زدم تقریباً هفت هشت متر رفت و آن جا را پنجره کردم و سال بعدش آن طرفش را کندم، سه سال طول کشید حتی توی فیلم هم گفتم سه سال است ولی از نظر کاری نه ماه؛ یعنی هر قسمتش دو سه ماه طول کشید ولی در عرض سه سال تکمیل شد.

❖ راجع به کارهایی که توی روز انجام می‌دهید مقداری توضیح دهید.

من خوابم خیلی کم است، تابستان که ساعت ده و نیم یازده شب می‌خوابم و موقع اذان صبح که پا می‌شوم نماز می‌خوانم و می‌آیم بیرون توی باغ. نیم ساعتی می‌شود که دور تا دور خانه را جارو می‌زنم و آب‌پاشی می‌کنم و تا ساعت هشت که آفتاب گرم نشده می‌آیم توی باغ و کار کردن را شروع می‌کنم. ساعت هشت و نیم، نه هم می‌روم جلوی خانه صبحانه می‌خورم و یک ساعتی روی تخت استراحت می‌کنم و دوباره می‌آیم قسمت‌های سایه یک خُرده کار می‌کنم. ساعت یازده و نیم می‌روم داخل آن کلبه و تا ساعت دو و سه یک چرتی می‌زنم، کمی کتاب می‌خوانم و دوباره بعد از ظهر فعالیت را شروع می‌کنم و عصر می‌روم خانه.

کم کم به مطالعه روی آوردم. با اصرار یکی از دوستان به قرآن روی آوردم و شروع کردم به قرآن خواندن. چهار جزء که حفظ کردم گفتم ما که این زحمت را می‌کشیم حداقل برویم یک جا ببینیم اصلاً روش مان درست است؟ سپس به دارالقرآن اراک رفتم و بعد از طریق رادیو قرآن با اساتید آن جا آشنا شدم و حفظ قرآن را به صورت حرفه‌ای شروع کردم. به همین حالت ۲۴ جزء قرآن را حفظ کردم.

❖ چه اتفاقی می‌افتد که آقای مددی شروع به کار کردن می‌کند؟

این اتفاق چند دلیل داشت؛ یکیش همین ناامید شدن از استخدام بود که باعث شد انگیزه بگیرم تا کار مخصوص به خودم را راه بیاندازم. اطراف خانه ما تقریباً دو سه هزار متر بود که ما گاوداری می‌کردیم. البته قرآن خیلی روییم تأثیر گذاشت. روحیه‌ام خوب شده بود و دیگر با این وضعیت کنار آمده بودم. گفتم بگذار این باغچه‌ها را یک مقدار تمیزش کنم. دیگر شروع کردم با بیت خاکش را جابه‌جا کردن، ما یک باغی قسمت بالا داشتیم، رفتم آن جا و یک جویبی کندم و یک لوله گذاشتم و از آن جا آب آوردم. سپس صد مترش را چند تا درخت کاشتم. بعد یواش یواش تشویق شدم که این دفعه این طرف‌تر هم درخت بکارم. با این روند سه چهار هزار متر را در عرض دو سه سال درخت کاشتم.

❖ شما یک دالان شصت متری هم زیر

زمین ساخته بودید آن را چطور ساختید. سال ۱۳۹۲ بود که دوباره یک موج خشک‌سالی آمد و قنات‌ها خشک شد. کار من صبح تا غروب شده بود که بیایم پهلوی شیرآب خانه یک بیست لیتری از این جا پرآب کنم و بگذارم جلوی ویلچرو ببرم بریزم پای یک درخت. خیلی خسته می‌شدم؛ ولی خب این درخت‌ها داشت پژمرده می‌شد. کم‌کم تصمیم گرفتم یک چیزی مثل دالان در این جا درست کنم. اندکی که کندم همه فکر می‌کردند دیوانه شده‌ام، گفتند خب بگذار



ما یک باغی قسمت بالا داشتیم، رفتم آن جا و یک جویبی کندم و یک لوله گذاشتم و از آن جا آب آوردم. سپس صد مترش را چند تا درخت کاشتم. بعد یواش یواش تشویق شدم که این دفعه این طرف‌تر هم درخت بکارم. با این روند سه چهار هزار متر را در عرض دو سه سال درخت کاشتم.

دار و درخت‌ها هم یک بیماری خاصی داشتند. قدرت و استحکام‌شان را از دست داده بودند. آدم ضربه را از جایی می‌خورد که کاری را دست‌کم بگیرد. یک درخت خیلی کوچکی بود و من آن چنان که درخت‌های بزرگ را مراعات می‌کردم این را مراعات نکردم. با کفش و بند و بساط رفتم بالای درخت و متأسفانه شاخه شکست. من آن موقع چون کمی ورزش می‌کردم و کوهنوردی می‌رفتم، بدنم رفلکس خوبی داشت. شاخه که از زیر پایم جدا شد شیرجه زدم و خودم را پرتاب کردم و یک شاخه دیگر را گرفتم، منتهی چون وزنم زیاد بود آن هم شکست. دیگر تعادل بهم خورد و با پشت کمر خوردم روی قسمت سفت و این اتفاق افتاد.

❖ بعد از این اتفاق هم خانه‌نشین شدید، در خانه چه می‌کردید؟

خب خیلی سخت است. کسی که یک معلولیت و یک آسیب مادرزادی داشته باشد، خیلی راحت‌تر می‌تواند با موضوع کنار بیاید. کسی که نایب‌ای مادرزاد است از همان ابتدا اصلاً دیدی ندارد و به این موضوع عادت کرده است.

تقریباً در یک کیلومتری ما یک کوهی هست که من روی این کوه تمام درس‌هایم را می‌خواندم؛ ولی الآن وقتی می‌آمدم توی همین اتاق پنجره را باز می‌کردم و کوه را می‌دیدم خیلی سخت بود برایم. الآن حتی یک پله را هم نمی‌توانم بالا و پایین بروم. تقریباً دو سه سال طول کشید با این وضعیت ولی خب بعداً دیگر



❖ ماجرای اتفاقی که برای شما افتاد را برایمان تعریف کنید.

من بعد از این‌که مدرک تحصیلی‌ام را گرفتم، رفتم سربازی. بعد از سربازی به دنبال کار رفتم و بعد از گذشتن از هفت خوان رستم موفق شدم در استخدامی پارس جنوبی شرکت کنم. بعد از کلیه مراحل که گذراندم بهانه گرفتند که شما شش ماه سنتان اضافه است در صورتی‌که دوست‌هایم که از من دو سال سنشان بالاتر بود را استخدام کرده بودند. بعد از کلی دوندگی از کار اداری ناامید شدم. آمدم گفتم از طلا بودن پشیمان گشته‌ایم، مرحمت فرموده ما را مس کنید. چون کشاورز زاده هم هستم با خودم گفتم، می‌روم توی باغ بابام و به کشاورزی مشغول می‌شوم. سال ۱۳۷۸ هم اراک خشک‌سالی شده بود و این

خود را به خطر می‌انداختند و به جبهه می‌رفتند؟

آن زمان عشق بود؛ یعنی همین «خانم مهرافرا» پسرش و همسرش در جبهه جنگ بودند با «خانم عباسی» همسرش در جنگ بود و عکس‌هایشان هست. برادر من هم آن زمان سرباز بود، از سربازی که می‌آمد، مادر من رفته بود جنگ. شاید برای جوان‌های امروز این مسائل اندکی دور از دسترس و دور از فکر باشد که چطور مادر این‌ها دوست داشتند در جبهه نزدیک به فرزندان‌شان باشند و به فرزندان‌شان کمک بکنند.

خیریه «محبان» این روزها به چه کارهایی مشغول است؟

در حال حاضر فقط تهیه تجهیزات و سیسمونی هست و پنجاه خانوار نیز تحت پوشش ما هستند.

همچنین ما دو صندوق داریم به نام‌های صندوق «بعثت» و «ذخیره بعثت» داریم که هر دفعه یک چیزی حدود دوازده میلیون تومان وام می‌دهیم.

مبالغی که در این راه هزینه می‌شود از کجا تأمین می‌شود؟

ما حدود سیصد عضو فعال مادی داریم که هر کدام از این‌ها به ما هر چقدر که در توان‌شان باشد، ماهانه کمک نقدی می‌کنند. یک بنده خدایی پنج هزار تومان و یک بنده خدایی صد هزار تومان.

چه چیزی هنوز این جمع را دور هم نگه داشته؟

در درجه اول هم‌دلی‌شان است؛ تمام افراد این خیریه مال همان محل هستند و تسلط کامل روی اعمال خانم‌ها و افراد خیریه دارند. می‌بینند که بعد از فوت مثلاً مرحومه «مهرافرا» همان برنامه و همان اعمال دارد انجام می‌شود و فقط شخصی جای شخص دیگری را قرار گرفته است. برای مثال «آقای مهرافرا» که مدیر امور مالی ما بود، سال ۱۳۸۹ به رحمت خدا رفت، «آقای دهقان‌زاده» جایگزین او شد و کار را پیش می‌برد.





چرا این قدر دیر؟!

یادداشتی پیرامون مستندترینیتی

فیلمشان گل کند؛ حزبشان رأی بیاورد؛ اراجیفشان ضریب رسانه‌ای بگیرد. یکی از بدترین مصیبت‌های روز قیامت، همین بلاتکلیفی است. در روایتی شنیده‌ام که اهل محشر آرزو می‌کنند که کاش دوزخی شوند، اما از این بلاتکلیفی نجات پیدا کنند!

من حدس می‌زدم که دکتر روحانی پیروز انتخابات باشد؛ اما گمان نمی‌کردم با این شعار: «چرخ سانتریفیوژها باید بچرخد ولی چرخ کارخانه‌ها هم باید بچرخد!» نمی‌دانم چرا هنوز هم خیلی از تحلیلگران سیاسی، متوجه اصل معنای این جمله نمی‌شوند؟! معنی اصلی این شعار، تبدیل کردن انتخابات به فرآیندوم پرونده هسته‌ای نیست. چون ادعای این فرآیندوم، مثل ده‌ها ادعای دیگر، فقط یک سوءاستفاده و قیحانه از شرایط است! (چندین سال است که بعد از هرا انتخابات، یک عده از این طرف و یک سری از آن طرف شروع می‌کنند به تفسیر نتایج آن، به نفع توهمات خودشان!) انتخابات یازدهم، واقعاً فرآیندوم هسته‌ای نبود. زیرا هنوز هم بخش عمده‌ای از افکار عمومی ما، بود و نبود انرژی هسته‌ای برایشان مهم نیست!

اهمیت پرونده هسته‌ای در افکار عمومی، به خاطر تصور غلطی است که از ارتباط آن با پایین و بالا شدن قیمت دلار دارند. اصلاً کاش واقعاً پرونده هسته‌ای را به فرآیندوم

این طوری که عده‌ای از طرفداران ایشان به کوچه و خیابان‌ها ریخته و برای اولین بار، در جشن پیروزی یک کاندید ریاست جمهوری، علناً مشروب بخورند و برقصند! یا فکر نمی‌کردم که آن انتخابات تبدیل به فرآیندوم پرونده هسته‌ای شود. اصلاً نه حال و حوصله بحث‌های اصلاح‌طلبی و اصولگرایی را دارم و نه اهمیتی دارد. شکل دادن این دوگانه‌های کاذب و توهمی، قاعده کار سیاسی و سیاست‌بازی است. آدم‌ها فطرتاً بلاتکلیفی را دوست ندارند. بخش زیادی از ماهیت پرسپولیسی یا استقلالی شدن همین است. همین چیزی که در اصلاح‌طلبی و اصولگرایی هم هست. همین که «همه جا قرمزته» و تکلیف من مشخص است!

آدم‌های بلاتکلیف این روزگار، به خاطر فرار از همین درد بلاتکلیفی در زندگی واقعی ست که پناه می‌برند به چیزهایی مثل فوتبال. قبلاً توضیح داده بودم که چرا هر مصیبتی می‌کشیم، از نتیجه‌گرایی است. اصلاً یکی از تفاوت‌های اصلی «سیاه‌نمایی» و «نقد درون‌گفتمانی» سازنده و عدالت‌خواه در مستندسازی و باقی کارهای رسانه‌ای، تفاوت بین همین نتیجه‌گرایی و تکلیف‌گرایی است. در عالم سیاست هم همین نتیجه‌گراها بودند که چندین سال مذاکرات بی‌نتیجه، دشوار و سرکاری دیپلماسی را در کاسه این مردم گذاشتند! نتیجه‌گراها فقط می‌خواهند

خوردیم و همان پذیرش قطعنامه را دوباره پذیرفتیم؛ بگذریم!

اولین باری بود که متوجه این نکته شدم؛ یعنی همین که، چطور ممکن است یک فیلم خیلی خوب باشد، اما حال آدم را خیلی بد کند! (چیزی که پس از آن، مخصوصاً در جشنواره‌های دوره‌های مختلف عمار زیاد برایم تکرار شد و می‌شود). اساساً برخی از فیلم‌ها وقتی خوب است که حال آدم را بگیرد! یعنی اصلاً این جور فیلم‌ها را می‌سازند که حال یکی مثل بنده را خراب کنند!

اولین باری بود که متوجه شدم «انجمن عقلا» ماجرایش چقدر جدی‌تر از این حرف‌ها بوده و از چه سالی در مورد تداوم جنگ تردید داشته‌اند، اعضای اصلی‌شان چه کسانی بودند و دلایل اصلی‌شان برای چنین مواضعی چه بوده و در چه مقطعی امام دستور می‌دهد بساط این جلسه را جمع کنند.

اولین باری بود که نوع مصاحبه کردن دکتر روحانی را می‌دیدم و دیدم. چند سال گذشت و انتخابات دوره یازدهم فرارسید. آن زمان هم به اطرافیان گفتم که شانس اول پیروزی انتخابات دکتر روحانی است. باوجوداینکه می‌دانستم دکتر روحانی رأی خواهد آورد، عصر آن روزی که پیروزی ایشان اعلام شد، حالم خیلی بد بود. می‌دانستم پیروز می‌شوند، اما نه با آن وضع و کیفیت!

اولین فیلم، ساخته مصطفی حریری بود. اولین باری بود که آن را می‌دیدم. داخل دفتر یک روزنامه بودیم. مستندی در مورد پایان جنگ و پذیرش قطعنامه، فیلم خوبی بود؛ اما وقتی



نعمت‌الله سعیدی
نویسنده

دیدمش حالم بد شد. بگذریم از اینکه من و حریری چه دعوایی کردیم؟! به خاطر واقعیت‌هایی از جنگ که در این

مستند بیان شده بود؛ اما واقعیت‌هایی که بر حقیقت‌هایی از دفاع مقدس سایه تردید انداخته بود و کمرنگ‌شان کرده بود. من می‌گفتم، ما حتی یک روز هم در جنگ پشیمان نیستیم و حریری بنده خدا می‌گفت، بله نیستیم؛ اما بدانیم چه خبر بوده و پشیمان نباشیم! دوباره من می‌گفتم، بله باید بدانیم؛ اما همچنین باید بدانیم و خیالمان راحت باشد که این جنس دانستن‌ها آدم و رسانه پای کار خودش را زیاد دارد. به ما چه که بار اینها را برداریم؟! هر کسی یار خودش، بار خودش... باز حریری بنده خدا می‌گفت، بد و خوبش، بار بار ماست. وگرنه آنهایی که تو می‌گویی، کارشان برداشتن بار نیست؛ سوار شدن روی بار است. نهایتاً اگر کار بالا می‌گرفت، هیچ‌کس در دفتر نمانده بود که بینمان آتش بس اعلام کند! جام‌زهر را پنجاه، پنجاه ریختیم داخل نسکافه‌هایمان و با کمی شکر

روزگار «رادیوم»

گفت‌وگو با «مسعود کارگر» کارگردان مستند «ترینیتی»

«مسعود کارگر» هفت سالی است که در حوزه «مستندسازی» مشغول به کار است. آثاری مثل «تاکسی مدرسه» و «صالح‌آباد» از ساخته‌های این «مستندساز» هستند؛ که در ادوار مختلف «جشنواره مردمی فیلم عمار» برگزیده شده‌اند. مستندهای دیگر او نیز نامزد دریافت جوایزه «جشنواره» بوده‌اند؛ اما «کارگر» امسال با مستند «ترینیتی» و با موضوع «انرژی هسته‌ای» به جشنواره آمده است. او در این گفت‌وگوی کوتاه به درون مایه‌های فکری این مستند و تمایزهای آن با سایر آثار تولید شده در این حوزه اشاره کرده است.

است؛ یعنی این مبحث، همان قدری که موافق دارد، مخالف هم دارد. ما کلیات بحث را گفته‌ایم. ما گفته‌ایم که می‌توانیم میوه‌هایمان را با استفاده از این روش بهتر و بیش‌تر صادر کنیم.

در مستند بعضی‌ها که داشتند «ساعت» تولید می‌کردند یک مقدار به مواد «رادیومی» آلوده شده بودند. به نظرتان این قضیه از روی غرض بوده است؟

نه، آن‌ها نمی‌دانستند که رادیوم ضرر دارد. بعدها هم دیگر ممنوع می‌شود. آن زمان‌ها مردم خودشان هم استفاده می‌کردند؛ یعنی شما اختراع کمر بند خاصی را دارید که مدعی بودند تشعشع حاصل از آن بر روی مردانگی اثر مثبت می‌گذارد؛ یا حتی در لوازم آرایشی از این مواد استفاده می‌شده است.

موانع کار خودتان را چه عواملی می‌دانید؟

بهتر از آب درآمدن این نوع مستندها به میزان دسترسی به آرشیو بستگی دارد. اینترنت تا یک حدی تصاویر و اطلاعات در اختیار «مستندساز» قرار می‌دهد؛ ولی وقتی شما در شرایطی باشید که بتوانید از آرشیوهای غنی استفاده کنید، مستندات به لحاظ بصری قوت پیدا می‌کند. در این صورت برای آن تصاویر خوب می‌توانید تحقیق بهتری انجام دهید و فیلم‌نامه بهتری بنویسید. من از مراکز انرژی هسته‌ای داخلی‌مان یا از «نیروگاه اتمی بوشهر» تصاویر خوبی پیدا نکردم. اگر می‌خواستم درخواست فیلم‌برداری از این اماکن را بدهم، روزها طول می‌کشید تا مجوز بدهند یا حتی ممکن بود که مجوز صادر نکنند. بعضی اوقات به خاطر این حواشی از برخی تصاویر صرف‌نظر می‌کنیم یا حتی شده به خاطر نداشتن تصاویر مناسب از روایت بخشی از داستان که به خاطرش در مرحله پژوهش زحمت کشیده‌ایم، صرف نظر کنیم. داشتن تصاویر آرشیوی خوب به ارتباطات «مستندساز» بستگی دارد.

«ترینیتی» خودش اسم پروژه اولیه آزمایش «بمب اتم» بوده است. بنابراین آیا نمی‌شد اسم بهتری پیدا کرد؟ به نظر من، الزاماً نباید اسم فیلم مرتبط با هدف اصلی باشد. اسم فیلم می‌تواند یک موضوع جذاب یا حتی یک کلمه جذاب باشد. این اسم بیشتر به دنبال آن است که مخاطب را تحریک کند تا سؤالی برایش ایجاد شود و بی‌داستان را بگیرد و مستند را تماشا کند. ما نمی‌خواستیم خود پروژه «ترینیتی» را بسط دهیم. خیلی از مباحث درون مستند، مثل «دختران رادیو» یک مقدمه هستند برای این که ما بگوییم «انرژی هسته‌ای» فواید مهمی دارد؛ اما چون این فواید خیلی گفته شده است، سعی کردیم مقدمه جذابی برای کار ایجاد کنیم.

آیا ترتیب وقایع تاریخی در کار مطابق با واقعیت تدوین شده است؟

این که داستان از کجا شروع شود، مرتبط به کارگردان می‌شود؛ یعنی کارگردان تشخیص می‌دهد کار را از کجا شروع کند. الزامی وجود ندارد که ما با سیر تاریخ جلو برویم. این مستند برای این که ذهن بیننده را تحریک کند از وسط سیر تاریخی شروع می‌شود. به گذشته می‌رود و به آینده می‌آید. من از قصد، ترتیب تاریخی را حفظ نکردم؛ یعنی دوست داشتم که مستند را با یک انفجار شروع کنیم. کار با این شروع انفجاری جذابیت بیشتری داشت.

داخل مستند در خصوص «پرتوافکنی» به میوه‌ها صحبت می‌شود. به نظر شما می‌توان از این پدیده به عنوان آثار مثبت «انرژی اتمی» یاد کرد؟

اتفاقاً من کلی پایان‌نامه خواندم که به طور خلاصه مدعی بودند «پرتوافکنی» میکروب‌ها را از بین می‌برد؛ ولی این که ممکن است که ضرری داشته باشد در مقالات معتبر ندیده‌ام و حداقل اثبات شده نیست. شاید برای این که انسان به یک نتیجه قطعی برسد، باید همه جوانب را در نظر بگیرد و می‌دانیم که اطمینان یقینی به سختی حاصل می‌شود. حتی بحث «تراریخته‌ها» هم به همین شکل

لطفاً پیرامون موضوع مستند «ترینیتی» توضیح بدهید.

این مستند در خصوص «انرژی هسته‌ای» است و تاریخچه پیدایش این انرژی را به همراه مزایا و معایبی که برای بشریت به ارمغان آورده است، روایت می‌کند. مستند می‌خواهد بگوید: «علت دشمنی اسرائیل با ایران و آن چه که باعث می‌شود آن‌ها مانع پیشرفت هسته‌ای ایران شوند، همین اثرات مثبت «انرژی اتمی» است؛ یعنی آنان می‌دانند که ایران دنبال «بمب اتمی» نیست؛ اما با پیشرفت‌های ناشی از انرژی اتمی مخالف‌اند.

فرآیند تولید مستند چه مدت طول کشید؟ چهار تا پنج ماه.

آیا «ترینیتی» اولین کار پژوهشی و آرشیوی شما است؟ تصاویر آرشیوی کار را چگونه تهیه کردید؟

بله، این مستند اولین کار آرشیوی من است. آرشیو برای موضوع «انرژی هسته‌ای» زیاد است. بعد از این که پژوهش اولیه انجام شد، درمورد بعضی از موضوعات خودم دوباره تحقیق کردم.

مستندهای زیادی با موضوع انرژی هسته‌ای ساخته شده است. به نظر شما بزرگترین تفاوت «ترینیتی» با بقیه مستندها در چیست؟ «ترینیتی» چه حرف جدیدی برای مخاطبان دارد؟

ما می‌خواستیم نسبت به مشکلات ایجاد شده در پی استفاده از این انرژی نگاه عمیق‌تری ارائه بدهیم و از سوی دیگر به آن نکات مثبت این انرژی که کمتر روایت شده است، نگاه ویژه‌ای داشته باشیم؛ برای مثال موضوعات «آب شیرین‌کن‌ها» و «کشاورزی» در کانون توجه ما قرار گرفت. ما می‌خواستیم که این مستند با سایر کارهایی که در این زمینه ساخته شده است، کمی متفاوت باشد.

شما می‌خواهید از اثرات مثبت استفاده‌های صلح‌آمیز از «انرژی هسته‌ای» برای مخاطب بگویید؛ ولی

بگذارند! یک ماه وقت بدهند که موافقان و مخالفان در رسانه‌ها صحبت کنند و بعد از مردم رأی‌گیری کنند. هنوز هم خیلی‌ها متوجه نیستند که اهمیت پرونده هسته‌ای ایران، به مراتب مهم‌تر از این است که چه کسانی بناست رئیس‌جمهور شوند! من واقعاً نمی‌دانم پرونده هسته‌ای ایران، چه ربطی به اصولگرایی و اصلاح‌طلبی دارد؟! اصلاً شما فرض کن، بنا شده بین شهید رجایی و فتح‌علی شاه قاجار انتخابات برگزار شود! کدامشان رأی بیاورد، مردم دیگر آب نمی‌خورند و از برق استفاده نمی‌کنند؟!

آیا فتح‌علی شاه قاجار رئیس‌جمهور شود، مردم به جای آب، گازوئیل می‌نوشند؟ یا اگر شهید رجایی دوباره رئیس‌جمهور شود، مردم شب‌ها به جای چراغ مهتابی، هاله نور روشن می‌کنند؟! چطور ممکن است بزرگترین قدرت‌های جهان، در طول حدود ده، پانزده سال، خبره‌ترین دیپلمات‌های خود را مسئول یک پرونده کنند، اما مردم ما هنوز هم ندانند که ماجرای انرژی هسته‌ای چیست؟! فکر می‌کنید اسرائیل چند میلیون متر مکعب آب از انرژی و صنعت هسته‌ای تولید می‌کند؟ حدس می‌زنید همین نیروگاه کوچک و معمولی بوشهر، در طول همین چند سالی که نصفه و نیمه به راه افتاده، چند میلیون بشکه نفت صرفه‌جویی کرده است؟ چرا باید مستندهایی مثل «ترینیتی» الآن ساخته شود؟! چرا اینقدر دیر؟!

البته همین امروز هم که ساخته شده، چرا نباید حداقل هفتاد میلیون نفر از ایرانی‌های معاصر، آن را ببینند؟ آن هم فیلمی که یک ریال هزینه تصویربرداری نداشته! فقط یک متن نریشن درست و به‌جا، به اضافه انتخاب و گزینش یک سری تصاویر آرشیوی معمولی و مطالعه یکی از ویژه‌نامه‌های چند شماره پیش مجله راه. تبدیل به فیلمی شده که هر کس آن را نبیند، ضرر کرده است!

«چرخ سانتیوفوژها بچرخد» چه تضادی دارد با اینکه «چرخ کارخانه‌ها هم بچرخد»؟! اصلاً چه کسی گفته یا دیده که بین چرخ سانتیوفوژها و کارخانه‌ها نوعی از رابطه «این یا آن» وجود داشته؟! مگر کارخانه‌های مربوط به صنعت هسته‌ای به جای چرخ، از سیبیل بابایشان استفاده می‌کنند؟! خوب اینها هم کلی چرخ دارند و برای خودشان داشتند می‌چرخیدند! اصل مطلب این است که بدون تکنولوژی‌های مختلف هسته‌ای، چرخ بخش عمده‌ای از کارخانه‌های واقعی معاصر، اصلاً ممکن نیست که بچرخد! چون نسبت تکنولوژی هسته‌ای به باقی تکنولوژی‌ها، مثل ورزش دو میدانی به باقی ورزش‌هاست. (حالا شاید ورزش دو میدانی مادر ورزش‌ها باشد و تکنولوژی هسته‌ای عمه تکنولوژی‌ها! وقتی آسیب ببیند، چه فرقی می‌کند؟!)

تکنولوژی هسته‌ای ایران واقعاً حیث بود و حیث است که تعطیل شود و بماند. هر بار یاد این ماجرا می‌افتم حالم بد می‌شود.

اولین باریست که از محدودیت کلمات یک یادداشت گلایه ندارم... والسلام



دبیران تحریریه: علی عربی، مجتبی مالکی

تحریریه: مصطفی جعفرخانی، محمود شم‌آبادی، علی عباس نژاد خلیلی، عارف جعفری، عباس هادیان، حسین گلزار

مدیر هنری: مجتبی سالاری

پیشنهادهای و انتقادات خود را به آیدی زیر در پیام‌رسان‌های ایتا و بله ارسال نمایید.
@AmmarFest1389

کارگردان: مسعود کارگر
تهیه کننده: سید جمال عودسیمین